

مارکسیسم - لنینیسم به زبان ساده

(الفبای مبارزه)

اثر: فرزانه انقلابی رفیق احسان طبری



انشارات انجمن دوستداران احسان طبری

مارکسیم لنینسیم به زبان ساده

احسان طبری

<http://tabari.blogspot.com>

<http://tabari.tk>

mail: ehsan_tabari2001@yahoo.com

این کتاب به یاد روح پاک شهدای راه آزادی جنبش طراز
نوین از خط بسیار ریز تشکیلات خارج شد تا دوستداران
چشمان پاکشان در عذاب نباشد. درود پاک به روان حیدر خان
عمو اوغلی بنیان گذار جنبش طراز نوین.

فهرست

- ۱ یاد آوری
- ۳ جهان بینی مارکسیستی - لنینیستی
- ۷ فلسفه مارکسیستی
- ۳۶ نکاتی از اقتصاد مارکسیستی
- ۴۶ درباره حزب
- ۵۷ نظری به جنبش انقلابی کارگری در جهان و ایران

یادآوری

«الفبای مبارزه» شامل توضیحاتی است دربارهٔ مهم‌ترین و عمده‌ترین اصول جهان‌بینی مارکسیستی - لنینیستی و اصول موازین سازمانی حزب طراز نوین طبقه کارگر یعنی مبانی علمی مشی حزب توده ایران. کوشش شده است که مطالب نه تنها کوتاه و ساده بیان شود، بلکه حتی‌المقدور نکات ضرور هر چه بیشتری را در بر گیرد. این جزوه کمک به کار آموزش مارکسیستی - لنینیستی آن رفقای جوانی است که به‌سوی جنبش انقلابی روی می‌آورند، ولی هنوز از مبادی این آموزش اطلاع منظمی ندارند.

تجربه نشان داده است که برای احتراز از خطا در مبارزه اجتماعی اطلاع جامع از جوانب مختلف آموزش مارکسیستی یعنی فلسفه، اقتصاد، کمونیسم علمی، تاریخ جنبش انقلابی، استراتژیک و تاکتیک حزب انقلابی ضرور است و اگر در این امر جای خالی و کمبود وجود داشته باشد، همان می‌تواند مقدمهٔ اشتباه یا انحراف قرار گیرد. هدف این رساله کوچک آنست که در جائی محدود و اندک در اطراف مباحث مهم فوق، دیدگاه مارکسیستی - لنینیستی را روشن سازد. سودمند است که نوآموز، این جزوه را چند بار مستقلاً مطالعه کند و سپس مشکلات خود را با کسانی که می‌توانند به او توضیح بدهند در میان گذارد و حل کند. کوتاهی مطلب این امکان را می‌دهد که جزوه چندین بار مطالعه شود و نکات آن بدقت درک گردد و به‌خاطر سپرده شود.

اگر کلیه مطالب این جزوه به‌خوبی درک شود و بدقت به‌خاطر سپرده گردد می‌توان اطمینان داشت که فرد مبارز منظره‌ای ولو کلی و مختصر از جهان‌بینی حزب طراز نوین طبقه کارگر بدست آورده است.

طبیعی است که اطلاع از جهان‌بینی شرط لازم است ولی هنوز شرط کافی نیست. باید نه فقط جهان‌بینی را خوب درک کرد و آنرا به شیوه تفکر خود بدل ساخت، بلکه توانست آنرا در عمل بکار برد. تفاوت آموزش کبیر انقلابی مارکسیستی با انواع آموزش‌های دیگر در آنست که یک مشت احکام کلی و جدا از زندگی و عمل نیست، بلکه افزاز نیرومند معنوی است برای عمل، برای دگرگون کردن زندگی جامعه بسود زحمتکشانش، برای ساختمان جامعه نو. در اینجا با پروسه و پراتیک علم و عمل همراه است. لذا ما مارکسیسم را صرفاً برای دانستن نمی‌آموزیم، بلکه می‌آموزیم تا بکار بندیم.

از آنجا که چاپ‌های اول و دوم (۱۹۶۲ و ۱۹۶۸) این جزوه کوچک به علت نیازی که بدان بود زود تمام شد بنا به پیشنهاد جمعی از مبارزان چاپ سوم با برخی افزایش‌ها و دگرگونی‌ها اینک در دسترس خواستاران قرار می‌گیرد.

احسان طبری

جهان بینی مارکسیستی - لنینیستی

جهان بینی یعنی مجموعه عقاید و نظریات یک شخص یا یک جمعیت درباره طبیعت و جامعه. این جهان بینی می تواند علمی و خردگرا باشد یا غیرعلمی و خردستیز. جهان بینی غیرعلمی و خردستیز مبنایش بر روی دگم و قبول تعبدی است. جهان بینی علمی و خردگرا مبنایش بر روی استدلال عقلی و اثبات تجربی است و بر واقعیات استوار است و به نتایج پراتیک انقلابی و پژوهش های علمی تکیه می کند.

مارکسیسم - لنینیسم مجموعه نظریات علمی بهم پیوسته است درباره قوانین حرکت و تحول جهان و جامعه، درباره اینکه چگونه از جامعه مبتنی بر مبارزات طبقاتی و بهره کشی انسان از انسان و اسارت یک خلق در چنگ خلق دیگر می توان جامعه ای آزاد از تناقضات طبقاتی، فارغ از بهره کشی و رها از اسارت و ستم ملی ایجاد کرد. این یک جهان بینی خردگرا (راسیونل) است و عقل انسانی را با تکیه به تجربه علمی و اجتماعی، افزار معرفت می داند.

اصول اساسی مارکسیسم - لنینیسم را کارل مارکس و فریدریش انگلس و ولادیمیر ایلچ لنین تنظیم کرده اند. مارکس با استفاده از سه منبع یعنی اندیشه های اقتصاد دیون انگلیسی مانند (آدام اسمیت و ریکاردو) و فلاسفه آلمانی مانند (هگل و فویر باخ) و سوسیالیست های تخیلی

فرانسوی مانند (سن سیمون و فوریه) نظریات خود را ترتیب داده است. البته نظریات مارکس و انگلس تنها مجموع نظریات افراد پیش گفته نیست، بلکه خود آن آموزش هماهنگ و بزرگ مستقلی است که انقلابی در طرز فکر بشر ایجاد کرده است و نکات مبهم و تاریک بسیاری را روشن کرده و زحمتکشان را به چراغ پر نوری که راه مبارزه را بر آن روشن می‌کند، مجهز ساخته است.

مارکس و انگلس در دوران سرمایه‌داری قبل از انحصار زندگی و فعالیت می‌کردند و نظریات خود را در آن دوران که دوران رشد مناسبات سرمایه‌داری و دوران رقابت آزاد بود، بیان داشتند. لنین در دوران سرمایه‌داری انحصاری زندگی و فعالیت می‌کرد و مارکسیسم را بر دوران رشد فاجعه‌آمیز سرمایه‌داری، دوران جنگ‌ها و انقلاب‌ها انطباق داد.

پس از لنین، مارکسیسم به کمک احزاب انقلابی مارکسیست - لنینیست و در درجه اول حزب کمونیست اتحاد شوروی بیش از پیش گسترش یافت. پراتیک در مقیاس وسیع، پژوهش‌های علمی در حد بالا، به حزب طبقه کارگر در این کشورها کمک کرد که مارکسیسم را با شرایط روز انطباق دهند، قوانین ساختمان جامعه سوسیالیستی را در مراحل ابتدائی و رشدیافته آن کشف کنند، سرمایه‌داری را که وارد مرحله سرمایه‌داری انحصاری امپریالیستی پس از لنین شده بود تحلیل نمایند، گسترش نیرومند جنبش‌های بخش ملی و بحران عمومی سرمایه‌داری را مورد پیکاری قرار دهند.

سفسطه‌گران بورژوا می‌کوشند تا بین مارکس جوان و مارکس پیر، بین مارکس و انگلس از سوئی و لنین از سوی دیگر، بین مارکس و انگلس و لنین از سوئی و پیروان راه آنها از سوی دیگر «تناقض» کشف کنند و شکاف بیاندازند تا بحکم «تقسیم کن، حکومت کن» مارکسیسم را ریز ریز کنند، از برندگی انقلابی بکاهند، آنرا به یک «آموزش دانشگاهی» بی‌آزار، به یک جر و بحث تجریدی و دور از عمل، بدل نمایند. سفسطه‌گران بورژوا سعی دارند مدافعان پیگیر جهان‌بینی انقلابی پرولتاری مارکسیستی را بانحناء مختلف لجن‌مالی نمایند و مکتب‌های انحرافی «شبه مارکسیستی» را تبلیغ کنند. در عصر ما نسبت به تمام این پدیده‌ها باید هشیاری فراوانی بخرج داد.

مارکسیسم - لنینیسم از سه بخش عمده: فلسفه، اقتصاد و سوسیالیسم تشکیل می‌شود.

مارکسیسم - لنینیسم پس از مارکس و انگلس و لنین به وسیله تئورسین‌های دیگر مارکسیست - لنینیست و بوسیله احزاب کمونیستی جهان بسط یافت و بر شرایط زمان ما که دوران انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، دوران فرو ریختن سیستم مستعمراتی امپریالیستی، دوران پیدایش و بسط و تحکیم سیستم سوسیالیستی جهانی است انطباق داده شد.

مارکسیسم - لنینیسم جهان‌بینی کلیه احزاب انقلابی کارگری طراز نوین و از آن جمله حزب ما است. حزب ما باتکاء این جهان‌بینی علمی پدیده‌های بغرنج اجتماعی را تحلیل می‌کند. استراتژی و تاکتیک خود را تنظیم می‌نماید، شعارهای دور و نزدیک خود را روشن می‌سازد.

مارکسیسم - لنینیسم حربه کارا و برائی است که اگر از آن بجا و درست استفاده شود می‌تواند مایهٔ پیروزی حزب طبقه کارگر شود. مسئله انطباق صحیح جهان‌بینی مارکسیستی - لنینیستی یکی از مسائل بسیار مهم و دشوار است.

هر فرد انقلابی باید جهان‌بینی مارکسیستی - لنینیستی را بیاموزد و آنرا خوب هضم کند و عمیقاً ادراک نماید.

اگر مارکسیسم - لنینیسم را خوب نفهمیم و عمیقاً هضم نکنیم و معلومات ما در این زمینه محدود و کتابی باشد، ما نه فقط فایده‌ای نمی‌رسانیم، بلکه به کار ضرر می‌زنیم. فراگیری این آموزش دشوار نیست، زیرا حقیقت است و حقیقت همیشه ساده و روشن است.

فلسفه مارکسیستی

فلسفه مارکسیستی «ماتریالیسم دیالکتیک» نام دارد و از سه بخش عمده مرکب است.

۱- اسلوب دیالکتیک.

۲- ماتریالیسم فلسفی.

۳- ماتریالیسم تاریخی.

اسلوب دیالکتیک به ما نشان می‌دهد که طبیعت و جامعه و تفکر و عمل انسانی موافق چه قوانینی در حرکت و تحولند. یاد گرفتن اسلوب دیالکتیک برای درک صحیح پدیده‌های طبیعی و اجتماعی و فکری و برای تحلیل صحیح آن پدیده‌ها ضرور است.

درست است که اگر شخصی بسیار با تجربه و دقیق باشد و یک مطلب را خوب بررسی کند و غرضی هم نداشته باشد، بطور خودبخودی ولو به شکل ناپیگیر دیالکتیکی فکر می‌کند ولی به هر جهت دانستن قوانین دیالکتیک و به کار بردن آگاهانه این قوانین به درست فکر کردن و حل صحیح مسائل کمک می‌کند و ما را در تفکر و قضاوت درست پی‌گیر می‌سازد.

یکی از فلاسفه اسلوب دیالکتیک را علم جبر انقلاب نامیده یعنی برای آنکه انقلابی بتواند شرایط تکامل جامعه و نهضت را خوب حساب کند باید این ریاضیات را بداند. به کار بردن صحیح اسلوب و منطق دیالکتیک ما را به درک ماهیت پدیده‌ها و گرایش عمقی و نهانی حوادث قادر می‌سازد. منطق دیالکتیک انعکاس ذهنی قوانین عینی دیالکتیک است.

دیالکتیک دارای چهار قانون عمده است: قانون ارتباط، قانون حرکت و تغییر، قانون تضاد و قانون تکامل.

قانون ارتباط

معنای این قانون اینست که سرپای جهان جاندار و بیجان بهم مربوط و پیوسته و در هم مؤثر است. همه جهان اشکال مختلف ماده‌ایست که تغییر می‌کند و تکامل می‌یابد. اگر در جهان تنوع می‌بینیم و کیفیت‌های گوناگون از جماد و نبات و حیوان و انسان از مادی و معنوی مشاهده می‌کنیم برای آن است که ساختمان ماده مرتباً مرکب‌تر و بغرنج‌تر می‌شود. این تنوع دلیل آن نیست که جهان از چیزهای بکلی مختلفی که اصلاً با هم ارتباطی ندارند، تشکیل شده است. در قدیم تصور می‌کردند که مثلاً جسم و روح دو جوهر بکلی متفاوتند. امروز می‌دانیم که فکر و روح خاصیت ماده‌ایست که ساختمان بسیار بسیار بغرنج و پیچیده دارد و چیزی مجزا از ماده نیست و نتیجه تکامل ماده است. در میان انواع ارتباطات ظاهری و باطنی بین اشیاء و پدیده‌ها، آن ارتباطاتی که استوار است و عمل کرد آن پدیده‌ها و اشیاء را نشان می‌دهد قانون نام دارد. همه

اجزاء طبیعت و جامعه دارای قوانین کلی‌تر یا جزئی‌تر عام‌تر یا خاص‌تر است که به کمک آن می‌توان آن اجزاء یا آن پدیده‌ها را شناخت و کار آنها را فهمید و پیش‌بینی کرد. قانون ارتباط به ما می‌آموزد که جهان ما خود یک دستگاه به هم مرتبط (سیستم) است که از زیر دستگاهی کوچکتر (سوب سیستم) ساخته شده است. مثلاً اگر بدن انسان را سیستم بزرگ تلقی کنیم، اعضاء (مانند مغز، قلب، معده، کبد، چشم و غیره) سیستم‌های فرعی یا سوب سیستم هستند. هر سیستم بنوبه خود از سیستم‌های کوچک‌تر ساخته شده است.

هر سیستم موافق قانون ارتباط دارای ساخت یا ساختار (ستروکتور) است. ساخت، یعنی آنکه سیستم توده ناپیوسته‌ای از اجزاء و اشیاء نیست. توده ناپیوسته را انبوهه یا اگرکات می‌گویند. اگر آنها را به هم پیوند دهیم دارای نظم و سامان درونی دارای ستروکتور شده است. مثلاً اگر پیچ و مهره ساعتی را باز کنیم و آنرا روی هم بریزیم این دیگر یک دستگاه دارای ستروکتور نیست ولی اگر آنها را به هم سوار کنیم، همه اجزاء از دنده و چرخ و عقربه و زنگ و صفحه و غیره با هم مربوط‌اند و با هم کار می‌کنند یعنی دارای ستروکتور و روابط قانونی ویژه‌ای با هم هستند و طبق آن عمل می‌کنند.

جامعه نیز یک دستگاه دارای ساخت است و در آن زندگی مادی و معنوی و اقتصادی و سیاسی، به هم مربوط است. جامعه نیز دستگاه بزرگی است که از زیردستگاه‌ها تشکیل شده مانند طبقات و قشرها و مؤسسات و غیره.

قانون جنبش و تغییر (دگرگونی)

معنای این قانون آن است که سراپای جهانی که به هم پیوسته و مرتبط است و مانند یک دستگاه واحد است در حال جنبش و تغییر دائمی است. هیچ چیز در این دستگاه بر یک حال و یک منوال نمی ماند. سکون و عدم تغییر ظاهری و ابدی وجود ندارد، همه چیز نسبی و سپری است. حرکت را معمولاً به حرکت مکانیکی (انتقال در مکان)، حرکت فیزیکی، حرکت شیمیایی، حرکت بیولوژیک یا زیستی، حرکت اجتماعی (مثل انقلاب) و حرکت فکری یا منطقی (حرکت از جهل به معرفت) تقسیم می کنند.

اگر ما حرکت، یا تغییر را در اشیاء و پدیده‌ها نبینیم، یا آن‌ها را مانند یک چیز ثابت تلقی کنیم، نه یک روند پیاپی از تغییرات (پروسه)^۱، آنوقت ما جامد (متافیزیکی) فکر کرده‌ایم. تفکر متافیزیکی که ندیدن حالت، روندگونگی (پروسه بودن) اشیاء و پدیده‌ها است ما را در فکر به نتایج غلط می‌رساند. مثلاً وضع جامعه دائماً در تغییر است، لذا باید همیشه آنرا تحلیل کرد، همیشه آنرا از نو شناخت و لذا در تاکتیک‌ها و شعارهای عمل موافق این از روشناسی، تغییرات لازم را وارد ساخت و در جای ثابتی درجا نزد.

البته این تغییر که در آن حالت جدید پدید می‌آید و حالت کهنه از بین می‌رود (یا نفی می‌شود)، ابدأ به معنای آن نیست که هیچ چیز از گذشته باقی نمی‌ماند و اصلاً در جهان ثباتی نیست و همه چیز در حالت جریان و سیالیت مطلق است. جهان جمع دیالکتیکی ثبات و تغییر

(۱) این واژه را روند، فرآیند، پویه، شوند و غیره ترجمه کرده‌اند. ما واژه روند را صرفاً برای تداول بیشتر آن، بکار می‌بریم.

است و پس از نفی حالت گذشته همیشه چیزهائی از آن حالت جدید باقی می ماند: منتها حتی آن چیزهای باقی مانده دیگر نقش گذشته خود را ندارد و در حالت و کیفیت جدید، نقش تازه‌ای را ایفا می کند.

تغییر البته در محتوی و مضمون ماهیت و سرشت اشیاء و پدیده‌ها روی می دهد ولی شکل بروز و ظاهر اشیاء و پدیده‌ها نیز عوض می شود. مابین مضمون و شکل تلازم است. البته گاه شکل کهنه میتواند مضمون نو بپذیرد و چنانکه مثلاً پول و سود و بانک و غیره که اشکال کهنه هستند در جامعه سوسیالیستی مضمون نوی دارند ولی معمولاً مضمون‌های نو اشکال نوی پدید می آورند و یا آنکه عمل کرد دستگاه کهنه را عوض می کنند.

قانون تضاد

پس سراپای جهان یک دستگاه بهم پیوسته‌ایست که تغییر می کند. حال ممکن است این سؤال پیش آید: چرا تغییر می کند؟ در سابق که جواب علمی این سؤال را نمی دانستند می گفتند، قاعدتاً محرک اولیه‌ای هست که حرکت را شروع کرده است. ولی آخر این سؤال پیش می آید که آن محرک اولیه را چه کسی حرکت داده است؟ می گفتند اگر این طور سؤال شود تسلسل لازم می آید و تسلسل باطل است. اما این پاسخ لفاظی است و چیزی را حل نمی کند و این جواب مقنع نیست. دیالکتیک می گوید تغییر و حرکت در ذات خود ماده است. یا به بیان دیگر جنبش یک خودجنبی است یا به بیان شاعرانه روغن جنبش در درون خود اشیاء و پدیده‌ها می سوزد و انگشت

بیگانه‌ای آن را نمی‌راند. حرکت به معنای فلسفی آن یعنی آنکه چیزی شروع می‌کند به چیز دیگر شدن. در آن چیزی که حرکت می‌کند تا همگونی، دوگانگی و دوگونگی پدیدار می‌شود، اختلاف و تضاد بروز می‌کند. در کلیه اشیاء و پدیده‌ها همیشه چیزی در حال پیدایش و رشد است و چیزی در راه زوال و افول. میرنده و روینده، نو و کهنه، گذشته و آینده، با هم در مبارزه‌اند. این مبارزه است که تغییر و حرکت را موجد شده است.

این مقابله و نبرد چیزی که پدید می‌شود، با چیزی که زوال می‌یابد که شاعر بزرگ ما مولوی آنرا «تنافی» می‌نامید همان تضاد است. در هر پدیده‌ای از پدیده‌های طبیعت و جامعه که دقت می‌کنیم این نبرد مابین رشدیابنده و پژمرنده، نو و کهنه، کیفیت سابق و کیفیت جدید را مشاهده می‌کنیم.

تضادهائی که در اشیاء و پدیده‌ها بروز می‌کند بر دو قسم است: (همساز) آشتی‌پذیر و (ناهمساز) آشتی‌ناپذیر، حل تضاد آشتی‌ناپذیر از طریق غلبه یک طرف تضاد است بر طرف دیگر ولی تضاد آشتی‌پذیر می‌تواند از طریق سازش و تلفیق حل شود. تضاد آشتی‌ناپذیر یا ناهمساز بویژه مخصوص جامعه است مانند تضاد بورژوازی و پرولتاریا.

قانون تکامل

معنای این قانون آن است که حرکت و تغییری که نتیجه تضاد درونی اشیاء و پدیده‌هاست تکرار وضع گذشته نیست بلکه مرتباً وضع نو و کاملتر و بغرنج‌تری به وجود می‌آورد. ماده از ساده

به بغرنج، از نازل به عالی در حرکت است. از بیجان جاندار، از حیوان انسان، از انسان‌های اولیه، جامعه امروز پدید شده است. اول تغییرات نامرئی نامشهود و تدریجی و در کمیت است. بعدها که تغییرات گسترش یافت و کمی به حد معینی رسید، جهشی واقع می‌شود و یک تغییر سریع در کیفیت روی می‌دهد یعنی تحول یکباره (دفعی) و انقلابی روی می‌دهد و کیفیت تازه‌ای پیدا می‌شود. کیفیت سابق، حالت وضع سابق به این ترتیب منتفی می‌شود و کیفیت و حالت کاملتر تازه‌ای جای آنرا می‌گیرد. ولی این کیفیت و حالت تازه هم بنوبه خود زمانی می‌رسد که منتفی می‌گردد. این جریان را «نفی در نفی» می‌نامند. و از راه همین نفی در نفی است که ماده جاده تکاملی را به طرف اوج طی می‌کند.

جهش و آمدن ناگهانی کیفیت نو به جای کهنه گاه به شکل انفجاری است و این پدیده در تاریخ به‌ویژه به‌صورت انقلابی اجتماعی درمی‌آید. جامعه‌شناسان بورژوا انقلاب اجتماعی را یک «تحمیل ضدقانونی اقلیت» بر جامعه جلوه‌گر می‌سازند و می‌خواهند ضرورت و قانونیت انقلاب را در تاریخ منکر شوند ولی حرکت تاریخ در دالان‌های تنگ «حقوق» بورژوائی نیست، بلکه موافق دیالکتیک سرشتی خود آن صورت می‌گیرد.

ماتریالیسم فلسفی می‌آموزد که جهان مادی است و احدی آنرا نیافریده همیشه در گذشته بوده و پیوسته در آینده خواهد بود. زیرا تجربه علمی نشان داده است که چیزی از عدم مطلق بوجود نمی‌آید و موجودی هم نیست که به عدم مطلق بدل شود. ماده چیست؟ تعریف فلسفی ماده که لنین آنرا بیان کرده است چنین است: ماده آن واقعیتی است که در وراء ما، و مستقل از

فکر ما و شعور ما وجود دارد ولی ما آنرا با حواس خود درک می‌کنیم. فلسفه ابداً موظف نیست بگوید ماده از چه چیز ساخته شده است. این علم است که بتدریج ساختمان ماده (سلول، ملکول، اتم و ذرات اولیه درون اتم، انرژی، میدان‌ها و غیره) را کشف می‌کند و روز بروز تصور ما را از ماده غنی‌تر و غنی‌تر می‌سازد.

شعور که به شکل ناقص و ابتدائی در حیوان و به شکل کامل و رشد یافته آن در انسان متمدن وجود دارد نتیجه تکامل طولانی ماده است و خاصیت یک ماده بسیار متشکل و فوق‌العاده بخرنج و پیچیده‌ایست که مغز نام دارد.

چون فهمیدن آنکه چگونه انسان فعالیت می‌کند، سخن می‌گوید، فکر می‌کند، خواب می‌بیند، اشیاء و پدیده‌ها را می‌شناسد، آثار علمی و هنری می‌آفریند، زندگی آینده را طراحی و پیش‌بینی می‌کند، در گذشته برای بشر دشوار بود، لذا تصور کرد که شعور خاصیت روح است و روح دمی است آسمانی و چیزی است اسرارآمیز و غیبی. ولی علم امروز توضیح می‌دهد که چگونه سلول‌های مغز آدمی (که نورون نام دارد) تصاویر واقعیت خارج را به کمک فعل و انفعالات شیمیائی و الکتریکی منعکس و ثبت می‌کند، چگونه این تصاویر را تجزیه و ترکیب می‌کند. بشر با کشف این قوانین امروز خود ماشین‌های منطقی و متفکر می‌سازد که به ماشین‌های همین کامیابی‌ها نشان می‌دهد که شناخت بشر از ساختمان مغز و روح شناخت درستی است.

لذا اول ماده بیجان بود و بعد ماده جاندار پدید شد، اول ماده بی‌شعور بود و بعد ماده ذیشعور

پدید شده است.

لذا ماده بر شعور مقدم است.

آنهایی که ماده را بر شعور مقدم می‌شمرند ماتریالیست (ماده‌گرا) نام دارند.

آنهایی که شعور را بر ماده مقدم می‌شمرند ایده‌آلیست (پندارگرا، انکارگرا) نام دارند.

ایده‌آلیسم غلط است و علم امروز آن را به کلی رد کرده است.

نکته دیگری که ماتریالیسم فلسفی می‌آموزد آنست که ماده همیشه با زمان و مکان و حرکت

همراه است.

حرکت بی‌ماده و ماده بدون حرکت وجود ندارد و حرکت شیوه هستی ماده است.

ماده بدون زمان و مکان و زمان و مکان بدون ماده وجود ندارد. زمان و مکان اشکال هستی

ماده‌اند.

تئوری و پراتیک:

شناخت و معرفت انسان از جهان در جریان کار و کوشش و پراتیک بوقوع می‌پیوندند. از

پراتیک یا عمل است که تئوری پدید می‌آید. بنوبه خود علم یا تئوری، پراتیک یا عمل را هدایت

می‌کند، علم و عمل یا تئوری و پراتیک با هم رابطه ناگسستنی دارند و این از مسائل مهم است

که باید پیوسته در نظر داشت.

پراتیک یا عمل انسانی دارای سه شکل مهم و اساسی است:

۱- تولید محصولات مادی اعم از صنعتی و کشاورزی و پیشه‌وری؛

۲- تجربه و پژوهش علمی؛

۳- مبارزات طبقاتی.

تئوری نیز دارای سه شکل مهم و اساسی است:

۱- علوم اجتماعی و طبیعی؛

۲- ایدئولوژی‌های سیاسی و اجتماعی که مجموعه نظریات و عقاید یک یا چند طبقه درباره

مسائل سیاسی و اجتماعی است، (ایدئولوژی را می‌توان تقریباً به مسلک یا مرام ترجمه کرد)؛

۳- جهان بینی که در سابق تعریف آن را به دست داده‌ایم.

جنبش انقلابی بدون تئوری انقلابی نمی‌تواند راه خود را به جلو باز کند. می‌گویند جنبش

انقلابی کشتی است و تئوری انقلابی قطب‌نما. قطب‌نما بدون کشتی زنگ می‌زند و کشتی بدون

قطب‌نما به گمراه می‌رود.

علوم طبیعی و اجتماعی امروز اهمیت عظیمی کسب کرده‌اند. علوم طبیعی در دوران ما

مستقیماً جزو قوای مولده قرار گرفته‌اند. و محرک عمده حرکت اجتماعی هستند. یعنی امروز

دیگر رشد قوای مولده بدون هدایت و رهبری و شرکت مستقیم علوم ممکن نیست. امروز

تجارب علمی نیز بشدت صنعتی و جمعی شده‌اند و دیگر عالم منفرد نمی‌تواند کاری بکند.

ما در عصر «انقلاب علمی و فنی» زندگی می‌کنیم که منابع انرژی جدیدی مانند انرژی

هسته‌ای، انرژی اتمیک، انرژی آفتاب، انرژی حرکت‌های درونی زمین، انرژی جذر و مد دریاها و

غیره را در دسترس ما می‌گذارد و مواد جدیدی مانند پلاستیک شیمیائی (پولیمر یا بس‌پار) و

غیره که دارای خواص زیاد هستند در اختیار ما قرار می‌دهد. با این مواد شیمیائی جدید و با این منابع جدید انرژی ما موفق شدیم رشته‌های جدید تکنیک ایجاد کنیم مانند الکترونیک و موشک و غیره. وسائل تولید به سرعت خودکار می‌شود. وسایل ارتباط مانند رادیو، تلویزیون، روابط هوایی و زمینی به سرعت بسط می‌یابد. بشر در کیهان رخنه می‌کند. اسلحه نیز تحول عمیق یافته و از وسیله دفاع به وسیله امحاء جمعی بدل شده است. لذا نمی‌توان تأثیرات عمیقی را که این عصر انقلاب علمی و فنی در همه شئون جامعه گذاشته نادیده گرفت. سوسیالیسم با استفاده از دست‌آوردهای علم زودتر در رشته اقتصاد پیروز می‌شود. سرمایه‌داری (یعنی مالکیت خصوصی سرمایه‌داران بر وسایل تولید) که جز سود این ساعت چیز دیگری را به رسمیت نمی‌شناسند در این عصر زودتر از صحنه تاریخ رانده می‌گردد. مثلاً خودکار شدن عمومی (اتوماسیون) در شرایط جامعه طبقاتی سرمایه‌داری فقط می‌تواند بلیه بیکاری را تشدید کند.

امروز باید نسل انقلابی به اهمیت انقلاب علمی و فنی معاصر پی ببرد و متوجه باشد که این پدیده عظیم در استراتژی و تاکتیک طبقه کارگر در صحنه جهانی در هر کشور جداگانه مؤثر است و به هیچ‌وجه حق نیست نادیده گرفته شود. در این عصر انقلاب علمی و فنی ایران با رژیم استبدادی سلطنتی و اصلاحات سطحی نمی‌تواند خود را به سطح جهانی برساند و عقب‌ماندگی وی زیادتر می‌شود. به همین جهت ضرورت یک رژیم خلقی مجهز به تئوری علمی در این عصر باز هم بیشتر شده است.

تئوری شناخت: شعور انسانی نتیجه انعکاس جهان خارج است در مغز وی. انسان به مدد شعور جهان خارج را می‌شناسد. برای شناخت جهان خارج شعور انسانی در دو مرحله عمل می‌کند: اول مرحله حسی و دوم مرحله عقلی.

در مرحله حسی انسان با حواس خود جهان خارج را درک می‌کند (احساس، ادراک، تصور). در مرحله عقلی انسان آنچه را که درک کرده به صورت مفاهیم درمی‌آورد و از جمع و تفریق این مفاهیم احکام منطقی می‌سازد و استنتاجات منطقی می‌کند (مفهوم، حکم، استنتاج). نهضت‌های اجتماعی هم از مرحله حسی و مرحله عقلی می‌گذرند. در مرحله حسی شعورها و عواطف بر مبارزان نهضت غلبه دارد و ادراک واقعیت دارای جنبه احساساتی است. در مرحله عقلی نهضت‌ها می‌کوشند تا قوانین جامعه پیرامون و جنبش اجتماعی را عمیقاً درک کنند و مبارزه را در جهت صحیح و واقع‌بینانه سیر دهند. جنبش نجات‌بخش و انقلابی کشور ما مدت‌ها است که، مرحله احساسی را گذرانده است و تجارب زیادی دارد و جامعه ایران را خوب می‌شناسد و می‌تواند عمل خود را بر تئوری درست که همان انطباق مارکسیسم - لنینیسم بر شرایط ایران است مبتنی سازد.

یکی از نکات مهم «تئوری شناخت» مسئله حقیقت است. حقیقت چیست؟ حقیقت یعنی انعکاس موثق و دقیق واقعیت در ذهن ما. از آنجا که واقعیت ابدی و ازلی، فوق‌العاده بغرنج در زمان و مکان است فکر یک فرد قادر نیست در زمان محدود همه آنها را احاطه کند، لذا بشر در سیر تاریخی به تدریج می‌کوشد این واقعیت را بشناسد. در مرحله‌ای از مراحل فعالیت معرفتی خود

انسان نمودار یا مدلی از آن واقعیت می‌سازد که با آنکه واقعیت را منعکس می‌کند ولی عین واقعیت نیست. هر قدر انسان در درک واقعیت و سرشت آن باریک‌تر می‌شود و جلوتر می‌رود، مدل خود را کامل‌تر می‌کند. لذا حقایقی که انسان در یک دوران بدان دست یافته است تغییرپذیر است، حقیقت نسبی است، نه حقیقت مطلق. ولی نباید تصور کرد در این حقایق نسبی هیچ سهمی از حقیقت مطلق یعنی حقیقتی که طی زمان تغییر نخواهد کرد، نیست.

یکی از شرایط مهم دست یافتن به حقیقت تفکر عینی است یعنی بررسی دقیق واقعیت بدون مداخله دادن خواست و غرض پیشداوری. کسانی که به شیوه ذهنی فکر می‌کنند، یعنی می‌خواهند خواست و غرض پیشداوری خود را بر واقعیت تحمیل کنند قادر نیستند به واقعیت چنانکه هست، پی ببرند.

در پژوهش‌های علمی نیز کوشش بکار رفته است از تأثیر دستگاه‌های اندازه‌گیری و مشاهده، در روند تجربه‌ای که می‌شود، هر چه بیشتر کاسته شود و هم‌اکنون تا حد زیادی تجربه خالص که مشوب به تأثیر دستگاه‌ها نباشد و نقش مشاهده‌کننده در آن بی‌اثر شود انجام می‌گیرد تا واقعیت چنانکه هست درک شود. این امر نظریات ندانم‌گرایان (آگنوستیک)ها را که می‌گفتند ما هرگز نمی‌توانیم سرشت اشیاء را درک کنیم: زیرا وجود ما، عقل و حواس ما، دستگاه‌های تجربه ما حجابی بین ما و واقعیتند، رد می‌کنند.

«نکاتی درباره ماتریالیسم تاریخی» اگر ما قوانین دیالکتیک را بر سیر جامعه انطباق دهیم و از این نظر که پدیده‌های تاریخ بشر و جامعه انسانی را بررسی نمائیم فلسفه اجتماعی خاصی به دست می‌آوریم که آنرا ماتریالیسم تاریخی می‌نامند.

ماتریالیسم تاریخی در واقع مدخل فلسفی بر جامعه‌شناسی مارکسیستی است. این جامعه‌شناسی کامل‌ترین و دقیق‌ترین جامعه‌شناسی‌هاست.

سرمایه‌داران مایل نیستند ماهیت پدیده‌های اجتماعی چنانکه هست برملا شود، لذا در کشورهای سرمایه‌داری جامعه‌شناسی به تحقیقات تجربی محدود اکتفا می‌کند و قوانین حرکت تاریخ را بیرون نمی‌کشد و تنها فاکت‌های جداگانه را بررسی می‌کند.

جامعه‌شناس بورژوا علاقه عجیبی دارد که همه پدیده‌های تاریخی را نتیجه سجا یا و خاصیت‌های روح انسان مانند شهرت، قدرت‌طلبی، خودخواهی و امثال آن بداند. تردیدی نیست که انسان‌ها دارای مختصات روحی هستند ولی این مختصات روحی در ادوار مختلف تاریخ به اشکال گوناگون بروز می‌کنند و تحولات پی‌درپی و بسیار متنوع تاریخ را به کمک چند صفت ثابت روحی نمی‌توان توضیح داد. جامعه نسجی است به مراتب بغرنج‌تر از مغز انسان زیرا جمع افرادی است که خود یک موجود ذیشعورند. تازه این نسج در سیر تکاملی و تحول دائمی است. لذا آنرا باید با درک قوانین خاص تکامل خود جامعه فهمید و این شدنی نیست مگر آنکه ما جامعه انسانی را از آغاز پیدایش آن تا امروز، نه بر اساس وهم و فرض، بلکه براساس فاکت‌های علمی بررسی کنیم و قوانین تحول مادی و معنوی آن، و بهم‌بافتگی این دو نوع تحول را بیابیم.

مارکس و لنین اولین اندیشه‌ورانی هستند که به انجام این وظیفه شگرف نائل آمدند. البته آنها از جهت زمانی و مکانی محدود بودند و نمی‌توانستند همه مباحث لازم را در این باره روشن کنند. جامعه‌شناسی مارکسیستی طی صد و پنجاه سال اخیر همه‌جانبه گسترش یافته و درباره مباحث مختلف آن ده‌ها و صدها کتاب قطور نوشته شده و هزاران و ده‌ها هزار کارشناس این دانش در جوامع سوسیالیستی وجود دارند. چون نسج اجتماعی ماوراء بغرنج است، محل سفسطه، مهره‌بازی با مقوله‌های اجتماعی، دادن مدل‌ها و نمودارهای سفسطه‌آمیز مختلف، برای کسی که در این کار دست داشته باشد، آسان است. امپریالیسم در دوران اخیر می‌کوشد با استفاده از لغات و اصطلاحات مارکسیستی، مکاتب فریبنده‌ای بسازد که گویا مارکس و انگلس را تکمیل می‌کنند ولی در واقع هدفشان از میان بردن سرشت انقلابی این مکتب است. ماتریالیسم تاریخی برعکس ذیعلاقه است که قوانین اجتماعی را کشف کند و طبقات انقلابی را به معرفت این قوانین مجهز نماید تا آنها بر حرکت خودبخودی تاریخ غلبه کنند و به فن انقلاب دست یابند و جامعه تازه را بنیاد نهند. موافق ماتریالیسم تاریخی دستگاه جامعه بشری از دو بخش عمده و اساسی تشکیل شده است؛

هستی مادی جامعه؛

شعور جامعه.

هستی مادی جامعه ساخت اقتصادی آن جامعه و مرکب از نیروهای مولده و مناسبات تولید است.

نیروهای مولده عبارت است از انسان‌های تولیدکننده باضافه وسایل کار (ماشین‌ها و افزارهای تولید و غیره) و مناسبات تولید یعنی مناسبات مالکیت، یعنی اینکه چه کسی مالک افزارها یا ماشین‌های مولده است و بین افراد جامعه در جریان تولید چگونه روابطی حکمرواست، رابطه بهره‌دهی و بهره‌کشی و فرماندهی و فرمانبری (آقائی - نوکری) است یا رابطه همکاری و تعاون؟.

حیات معنوی جامعه تمام بخش‌های شعور اجتماعی را در بر می‌گیرد که قسمتی از آن «روبنای» جامعه است، یعنی آن بخشی از شعور اجتماعی که با تغییر بنیاد مادی یا هستی مادی جامعه (که آنرا زیربنا می‌نامند) تغییر می‌کند. لذا باید توجه داشت که مفهوم «شعور اجتماعی» یا «حیات معنوی اجتماعی» از مفهوم «روبنا» که تنها قسمت‌هایی از این شعور اجتماعی را دربر می‌گیرد (مانند فلسفه، مذهب، حقوق، سیاست، اخلاق) وسیع‌تر است. بدینسان علم را نمی‌توان روبنا محسوب داشت با آنکه جزء اشکال شعور اجتماعی است و چنانکه گفتیم در دوران ما وارد ترکیب زیربنای جامعه شده است. یا زبان و فرهنگ را نمی‌توان به حساب روبنا وارد کرد، چنانکه برخی‌ها چنین اشتباهی می‌کنند.

پس روبنای جامعه یعنی روحیات، افکار، عقاید جامعه که جنبه طبقاتی دارد و با تغییرات زیربنای جامعه یعنی با تغییر شیوه هستی جامعه تغییر افزارها، ماشین‌ها، مناسبات تولید و مالکیت در یک کلمه با تغییر حیات اقتصادی جامعه، روبنا هم تغییر می‌کند: در روحیات، افکار، نظریات و عقیده جامعه تغییراتی حاصل می‌شود. عامل اقتصادی در سیر تحولات تاریخ دارای نقش

تعیین کننده است. ولی مارکسیسم فقط متوجه تأثیر تغییرات زیربنا در روبنا نیست. اگر مارکسیسم فقط تأثیر زیربنا در روبنا می‌دید و عکس آنرا نمی‌دید دچار اشتباهی عظیم می‌شد. دشمنان مارکسیسم این مکتب علمی را به چنین اشتباهی متهم می‌کنند و می‌گویند مارکسیسم نقش عوامل اقتصادی را در سیر تاریخ مطلق کرده است و همه چیز را می‌خواهد فقط از راه عوامل اقتصادی توضیح دهد. این اتهام نادرستی است و نتیجه غرض است و یا نتیجه عدم درک مارکسیسم.

مارکسیسم معتقد است که روبنای جامعه یعنی مذهب، حقوق، سیاست، فلسفه، آداب و رسوم روحیات اجتماعی و غیره و غیره نیز به‌نوبه خود در زیربنا مؤثر است و حرکت آنرا تند و کند می‌کند. لذا روبنا و زیربنا در هم مؤثرند؛ ولی نقش عمده و تعیین کننده با زیربنا است. از آن گذشته روبنای جامعه بخودی خود یک حرکت مستقل هم دارد زیرا از ترکیب افکار و عقاید و روحیات و آداب و رسوم سابق، عقاید و روحیات و آداب و رسوم تازه پدید می‌شوند، بدون آنکه تغییرات مهمی در زیربنای جامعه شده باشد.

اگر ما این تأثیر بغرنج زیربنا و روبنا را در هم و این تحول نسبتاً مستقل روبنا را خوب درک کنیم، فلسفه اجتماعی مارکسیسم را فهمیده‌ایم و دچار اکونومیسم و مطلق کردن عامل اقتصادی نشده‌ایم و الا آنرا نفهمیده‌ایم. تمام نکته مهم فلسفه اجتماعی مارکس در همین جاست.

البته بجز عوامل زیربنا (اقتصاد جامعه) و روبنا، عوامل دیگری نیز در تکامل اجتماع مؤثر است مانند محیط جغرافیائی، نقش افراد و قهرمانان در تحول تاریخی، مختصات روحی یک خلق در

دوران معین و غیره. یک تئوری غلط وجود دارد بنام «تئوری عوامل» یا تئوری فاکتورها که می‌گوید معین کردن عامل اساسی در تحول تاریخی لازم نیست. همه عوامل به یک اندازه مهم هستند. باید همه آنها را در نظر گرفت.

مارکسیسم منکر تأثیر عوامل مختلف نیست ولی بر آنست که این عوامل فقط در تند و کند کردن حرکت جامعه و در شکل بروز حوادث مؤثرند، محتوی اساسی تاریخ جامعه را حیات اقتصادی اجتماعی و روبنائی که از آن حاصل می‌شود معین می‌کند و تحول این محتوی که، صرفاً و صرفاً عامل اجتماعی و عینی است و عامل طبیعی و بیولوژیک نیست و عامل ذهنی (مانند نقش افکار، نقش رجال و قهرمانان) هم نیست. تحول حیات مادی جامعه (نیروهای مولده و مناسبات تولید) انگیزه اساسی جامعه است. به همین جهت مارکسیسم می‌گوید: هستی مادی جامعه است که حیات معنوی آنرا مشخص می‌کند نه برعکس. گرچه خود حیات معنوی بنوبه خود در هستی مادی یعنی در زندگی اقتصادی و مختصات اجتماعی ناشی از آن تأثیر می‌بخشد. برای آنکه نیروهای مولده بدون مانع و آزادانه رشد یابند باید مناسبات تولید (یعنی مناسبات مالکیت یا مناسبات اقتصادی بین افراد جامعه) باید طوری باشد که به این رشد میدان بدهد. در چنین حالتی می‌گویند که بین نیروهای مولده و مناسبات تولید توافق وجود دارد.

ولی زمانی می‌رسد که رشد نیروهای مولده دیگر در چارچوب مناسبات تولید موجود نمی‌گنجد و این مناسبات تولید یا شکل مالکیت و مناسبات دیگر اقتصادی بین افراد جامعه، برای رشد قوای مولده سد می‌شوند. از این جا دوران عدم توافق نیروهای مولده و مناسبات تولید آغاز

می‌شود. این دوران، دوران انقلاب اجتماعی است یعنی جامعه ناچار است سازمان و مقررات و نظامات کهنه خود را عوض کند، سازمان و مقررات و نظامات تازه‌ای قبول کند، و وضعی به وجود آورد که موافق و مناسب با رشد نیروهای مولده باشد، جامعه مجبور است شکل کهنه مالکیت را عوض کند، شکل تازه مالکیت را جانشین آن سازد. بهمین جهت مالکیت برده‌داران جای خود را به مالکیت فئودال‌ها داد. مالکیت فئودال‌ها جای خود را به مالکیت سرمایه‌داری سپرد. با زوال سرمایه‌داری دوران مالکیت خصوصی اصولاً به پایان می‌رسد. زیرا تولید در دوران ما بشدت اجتماعی شده است و این تولید اجتماعی شده در چارچوب تملک خصوصی سرمایه‌داران نمی‌گنجد. لذا باید مالکیت اجتماعی یا سوسیالیستی پدید آید نیروهای مولده بلامانع و آزادانه رشد کنند.

این جریان را قانون توافق حتمی نیروهای مولده و مناسبات تولید نام نهاده‌اند. امروز برخی از جامعه‌شناسان سرمایه‌داری نیز ولو به‌طور ناقص و ناپیگیر به صحت قانون توافق حتمی نیروهای مولده و مناسبات تولید اعتراف دارند.

مارکسیسم بر اساس این قانون ضرورت انقلاب اجتماعی را ثابت کرد. لذا انقلاب یک پدیده ناگزیر تکامل اجتماع است و یک امر من‌درآوردی و دلبخواه و یا نتیجه روحیه «اخلالگری» توده‌ها نیست، آنطور که قشرهای ضدانقلابی جامعه می‌خواهند جلوه‌گر کنند.

باید توجه داشت که عدم توافق نیروهای مولده و مناسبات تولید تنها و تنها زمینه مساعد تاریخی انقلاب‌ها را به وجود می‌آورند و برای آنکه انقلاب در واقع تحقق یابد، علاوه بر آن، شرایط دیگر لازم است که دیرتر توضیح خواهیم داد.

انقلاب اجتماعی یعنی انتقال قدرت حاکمه از دست طبقه یا طبقات بهره‌کش و ستمگر به دست طبقه یا طبقات بهره‌ده و ستمکش که می‌خواهند نظامات جدیدی را به سود رشد جامعه برقرار کنند. می‌توان از این لحاظ طبقات و قشرهای جامعه را به ارتجاعی و محافظه‌کار (ضدانقلابی) و مترقی و تحول‌طلب (انقلابی) تقسیم کرد. معنای انقلاب اجتماعی از جهت علم مارکسیسم - لنینیسم جز این انتقال قدرت چیز دیگری نیست ولی انقلاب از لحاظ شیوه تحقق و وقوع خود بر دو نوع است: مسالمت‌آمیز و قهرآمیز.

اشکال عمده انقلاب قهرآمیز عبارتست از قیام مسلح و جنگ انقلابی.

انقلاب مسالمت‌آمیز به‌طور عمده از طریق به‌دست آوردن اکثریت آراء در جامعه و سرنگون کردن قانونی و آرام هیئت حاکمه مرتجع انجام می‌گیرد. تجربه نشان داده است که اگر هم به‌دست گرفتن قدرت حاکمه از طریق قانونی در شرایط ویژه‌ای ممکن باشد، حفظ این قدرت در چارچوب تنگ قانونگزاری بورژوائی محال است. در هر دو حالت انقلاب یک تحول کیفی در جامعه است که با اعمال قدرت و تحمیل اراده توده‌ها همراه است. زیرا بدون چنین اعمال قدرتی (به هر صورتی که باشد قانونی یا در وراء قانون) صاحبان امتیاز خودبخود از این امتیازات دست‌بردار نیستند.

علاوه بر شرط عدم توافق بین نیروهای مولده و مناسبات تولید برای وقوع و پیروزی انقلاب شرایط عینی و ذهنی لازم است. این نکته‌ایست که لنین در یک‌رشته از آثار خود تصریح کرده است.

شرط عینی انقلاب عبارتست از وجود وضع انقلابی در جامعه.

وضع انقلابی موقعی است که هیئت حاکمه دچار بحران شود و نتواند به شیوه سابق حکومت کند و زیردستان جامعه دچار فقر و محرومیت شدید باشند و دیگر نخواهند به شیوه سابق بر آنها حکومت شود و فعالیت توده‌ها به سرعت رشد یابد یا به عبارت دیگر دولت توان حکومت را از دست بدهد و مردم نیز حاضر به رزمیدن باشند.

اما شرط ذهنی انقلاب وجود حزب انقلابی طبقه پیشرو است. حزبی که بتواند توده‌های وسیع را به دنبال خود بکشد و در دوران ما شرط ذهنی انقلاب عبارتست از وجود حزب طراز نوین طبقه کارگر که بتواند قشرهای زحمتکش شهر و ده را دنبال خود بکشد و انقلاب را پیگیرانه به سرانجام رساند.

لنین تصریح می‌کند که بدون وجود عامل ذهنی انقلاب یعنی حزب انقلابی با نفوذ، وضع انقلابی برای پیروزی انقلاب کافی نیست. اپورتونیست‌های راست و چپ در مسئله انقلاب اجتماعی از تحلیل علمی در دو جهت خطا انحراف می‌جویند. اپورتونیست‌های راست ضرورت انقلاب اجتماعی را رد می‌کنند و مدعی هستند که از راه رفرم‌های تدریجی می‌توان به هدف رسید و تراکم تدریجی رفرم‌ها خودبخود تحول بنیادی را به وجود خواهد آورد.

یکی از اشکال مهم اپورتونیسم چپ که روز بروز خطا بودن آن بیشتر ثابت می‌شود نظریاتی است که گاه با برچسب «مارکسیسم - لنینیسم» نیز به میدان می‌آید ولی در عمل مائوئیست‌ها و پیروان ایرانی آنهاست که تئوری لنینی وجود شرایط عینی و ذهنی انقلاب و ضرورت پیوند دادن مبارزات مخفی و علنی، مبارزات مطالباتی و سیاسی انقلابی را صریحاً یا غیرمستقیم رد می‌کنند و فقط اقدام فوری به عمل مسلحانه را در دستور روز می‌گذارند.

در کشورهای که ترکیب خورده بورژوازی جامعه قوی است نظریات اپورتونیستی «چپ» و راست می‌تواند رخنه کند. لذا طبقه کارگر و حزبش باید با تمام قوا برای حفظ پاکیزگی مارکسیسم - لنینیسم و دفاع از تئوری لنینی انقلاب مبارزه نماید.

تجربیات تلخ و خونینی در کشور ما بی‌ثمری اقدامات جانبازانه افراد انقلابی مجزا از سازمان، مجزا از خلق، مجزا از شرایط انقلابی را نشان داده است. کمترین ضرر این اشتباهات این بود که در قبال از بین رفتن (باصطلاح لنین) چند «فرومایه»، جامعه ما جمعی از فرزندان مبارز خود را که می‌توانستند، در صورت داشتن روش درست منشأ تأثیرات مهمی شوند، به‌دست دژخیمان ساواکی شاه از دست داد.

طبقات جامعه و دولت: جامعه از قشرهایی تشکیل می‌شود که نقش آنها در اقتصاد جامعه و عمل کرد آنها در تقسیم کار اجتماعی یکسان نیست و طبقات نام دارند. طبقات را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد.

۱- طبقات استثمارکننده یا (بهره‌کش) که وسائل تولید را در مالکیت دارند ولی خود در جریان تولید شرکت ندارند. مثلاً در جامعه ما قشرهای گوناگون سرمایه‌داران اعم از صاحبان صنایع، بازرگانان بزرگ، بانکداران، زمین‌داران بزرگ و غیره جزو طبقه استثمارکننده هستند.

۲- طبقات استفاده‌شونده (یا بهره‌ده) که وسائل تولید را در اختیار خود ندارند ولی خود در جریان تولید شرکت دارند. یعنی جزو نیروهای مولده هستند. مثلاً در جامعه ما کارگران صنعتی و غیرصنعتی (راه، ساختمان و غیره) و کارگران کشاورزی مهمترین طبقه استثمارشونده‌اند.

۳- طبقات متوسط (یا خورده‌بورژوازی) که هم مالک وسائل تولید هستند و هم مستقیماً در تولید شرکت دارند مانند پیشه‌وران شهرها و دهقانان میانه‌حال و تهی‌دست روستاها و قشرهای میانی کارمندان و روشنفکران و غیره که به این قشر تعلق دارند.

در سراسر تاریخ مکتوب بشر بین بهره‌کشان مانند مولایان (یا خواجگان)، ارباب‌ها، سرمایه‌داران از طرفی و بهره‌دهان مانند غلامان (یا بندگان)، رعایا و کارگران مزدور از طرف دیگر مبارزه طبقاتی وجود داشته است و طبقات متوسط برحسب آنکه وضعیتشان آنها را به کدام دسته نزدیک‌تر می‌ساخته است در این میانه در نوسان بودند. تاریخ میهن ما ایران نیز عیناً همین منظره مبارزه طبقاتی را نشان می‌دهد. مبارزه طبقاتی محرک تحولات جامعه‌های طبقاتی است که سرانجام به پیروزی پرولتاریا و تشکیل جامعه بدون طبقات منجر می‌شود. روشنفکران قشری هستند که در آن افراد همه طبقات جامعه از بهره‌کش و بهره‌ده می‌توانند شرکت داشته باشند و با

کار فکری سر و کار دارند مانند پزشکان، هنرمندان، وکلای دادگستری، مهندسان، معلمان، دانشجویان و غیره. برخی‌ها روشنفکران را «نیم‌طبقه یا شبه‌طبقه» می‌شمارند.

کارمندان نیز قشر دیگریست که از عناصر مختلط تشکیل شده و وجه مشترک آنها کار در دستگاه اداری دولتی و غیردولتی است. کارمندان را برخی جزء روشنفکران می‌دانند. کارمندان را می‌توان به لشکری و کشوری تقسیم کرد.

در جامعه‌های سرمایه‌داری عناصر بی‌طبقه و انگل هم وجود دارند که یک قشر بزرگ آن لومپن پرولتاریا یا ژنده‌پوشان هستند مانند گدایان، اوباش و غیره.

لنین به درک ساختمان طبقاتی یک جامعه بسیار اهمیت می‌داد و توصیه می‌کرد که در پس شعارها و نظریات سیاسی منافع این یا آن طبقه موافق سؤال «به‌نفع کیست؟» جستجو شود. دولت از زمانی به‌وجود آمده است که جامعه به دو گروه متناقض و آشتی‌ناپذیر تقسیم شد. هدف دولت ثبات و نظام اجتماع البته به سود طبقه یا طبقات مسلط است.

دولت در جامعه مبتنی بر طبقات آشتی‌ناپذیر بهره‌کش و بهره‌ده، نماینده طبقات استثمارکننده است. در چنین جامعه‌ای دولت، هر شکلی هم که داشته باشد، در ماهیت خود دیکتاتوری این طبقات است. مثلاً در جامعه سرمایه‌داری دولت دیکتاتوری سرمایه‌داران است یعنی دیکتاتوری اقلیت علیه اکثریت. در جامعه سوسیالیستی دولت از جهت ماهیت خود دیکتاتوری پرولتاریا یعنی دیکتاتوری اکثریت بر اقلیت از واژه علمی «دیکتاتوری پرولتاریا»

مبلغان بورژوازی این سوء استفاده می کنند که گویا کمونیست‌ها مخالف آزادی و طرفدار دیکتاتوری هستند. این حرف یک هوچی بازی است که نباید به آن اعتنائی کرد.

سوسیالیسم طبقات استعمارگر را به عنوان طبقه ملغی می کند و نخست در جامعه آن طبقاتی را که منافع همانند دارند باقی می گذارد و سپس به تدریج به سوی جامعه بی طبقات می رود. فرماسیون‌های اقتصادی - اجتماعی: اگر به تاریخ بشر از لحاظ وضع نیروهای مولده و مناسبات تولید و ساختمان طبقاتی نظر بیاندازیم و بخواهیم بر این اساس آنرا طبقه بندی کنیم می توانیم در آن مراحل تشخیص دهیم که تقریباً جوامع همه کشورها بتدریج و پیاپی از این مراحل می گذرند که فرماسیون اقتصادی اجتماعی یا نظام و یا (صورت بندی) اقتصادی - اجتماعی نام دارد.

این مراحل عبارتست از: کمون اولیه، بردگی، سرواژ (یا فئودالیسم)، سرمایه داری، سوسیالیسم. اینک درباره هر یک از این مراحل مختصری توضیح می دهیم.

۱- کمون اولیه موقعی است که اصلاً مالکیت خصوصی و بهره کشی انسان از انسان نبود زیرا بشر مراحل ابتدائی تاریخ خود را سیر می کرد و رشد نیروهای مولده در سطح بسیار نازل بود و امکان ایجاد مازاد محصول که بعداً سرچشمه مالکیت خصوصی و استثمار شد، وجود نداشت. کمون اولیه کم کم به مرحله نظام دودمانی پای گذاشت. در نظام دودمانی بروابط خونی و خویشاوندی اهمیت زیاد گذاشته می شود. در این نظام، ابتدا نقش زن و مادر در جامعه زیاد بود و این جامعه مادرسالاری یا مادرسببی نام دارد. سپس نقش مرد و پدر در جامعه زیاد شد و این

جامعه پدرسالاری یا پدرسببی نام دارد. بقایای نظام دودمانی و پدرسالاری هنوز در قبایل و عشایر ایران زیاد است.

۲- بردگی به تدریج در جامعه مالکیت خصوصی بسط می‌یابد و اسیران جنگی و حتی وامداران فقیر به صورت برده درمی‌آیند. جامعه به خواجهگان و بردگان تقسیم می‌شود. و این نخستین طبقات ناهمساز و آشتی‌ناپذیر در جامعه‌اند. کاربرد، تماماً به خواجه تعلق داشت و جان او نیز در تصرف خواجه بود.

در ایران نظام بردگی بسط خاص نیافت بویژه بردگی در تولید صنعتی و معدنی و کشاورزی رخنه چندانی نکرد و با نظام دودمانی مخلوط بود و مدت‌ها در متن جامعه فئودالی سنتی ایران و به شکل ضمیمه آن باقی بود و گاه منجر به قیام‌های مهم بردگان شد مانند قیام زنگیان.

۳- سرواژ یا فئودالیسم (یا رژیم ارباب - رعیتی) رعیت برخلاف برده می‌توانست قسمتی از محصول کار خود را برای خود نگاه دارد و قسمتی را به‌عنوان بهره مالکانه به ارباب بدهد. با آنکه مالک مانند برده‌دار صاحب رعیت نیست، ولی رعیت در قید اسارت ارباب است. ارباب قانوناً حق کشتن رعیت را ندارد. ارباب از رعیت بیگاری، بهره جنسی و نقدی می‌ستاند. در اروپا رعیت را با زمین می‌فروختند. در ایران شرعاً و عرفاً رعیت آزاد بود ولی عملاً به زمین بسته بود. در جامعه ما هنوز هم بقایای رژیم ارباب - رعیتی دیده می‌شود.

۴- سرمایه‌داری یا جامعه‌کار مزدوری - با رشد نیروهای مولده به تدریج کارگاه‌ها و کارخانه‌ها پدید می‌شود. فقرای شهر و ده نیروی بازوی خود را به سرمایه‌داران می‌فروشند و به مزدوران او بدل می‌گردند. سرمایه‌داران ثمره کار خود را به خود اختصاص می‌دهند.

در ایران، با وجود بسط روابط کالا - پولی و قدمت وجود «طرازها» «کارگاه‌ها» «کارخانه‌های» دستی، به علت عدم رشد نیروهای مولده و پیدایش منبع جدید انرژی (مانند بخار) و عدم تحقق انباشت سرمایه‌داری (در اثر فقدان حداقل امنیت قانونی به سبب وجود استبداد خشن و غارتگر شاهان) سرمایه‌داری بر زمینه‌های بومی و محلی پدید نشد. سرمایه‌داری ایران به وسیله استثمارگران در قرن‌های ۱۸ و ۱۹ میلادی از راه بازرگانی و قرضه و امتیازات به تدریج در ایران رخنه کرد و به شکل ناهنجاری رشد یافت و اینک به نظام مسلط در جامعه ما مبدل شده است.

۵- سوسیالیسم - استثمارشدگان به رهبری طبقه کارگر سرانجام حاکمیت سرمایه‌داران را برمی‌اندازد و مالکیت اجتماعی را برقرار می‌کنند.

مارکس از یک فرماسیون دیگری هم که در آسیا بوده است به نام «شیوه تولید آسیائی» سخن می‌گوید که بر پایه کمون‌های دهقانی و مالکیت وسیع دولتی زمین و رژیم استبداد سخت سلطنتی همراه با الوهیت شاه و بردگی جمعی است. به هر جهت باید دانست که فرماسیون‌های ذکر شده در همه کشورها یک شکل و یکسان نبوده‌اند. در هر کشوری ویژگی‌های بسیار دارند. مثلاً فئودالیسم ایران عین فئودالیسم اروپائی نیست. در فئودالیسم ایران شهر اهمیتی بیش از ده

داشت، شهر مرکز فئودال‌ها بود نه ده. روابط کالائی - پولی بسط فراوان داشت و غیره. . . و اگر کسی بخواهد این اشکال را یکسان بگیرد دچار اشکال خواهد شد. باید ویژگی‌های فرم‌اسیون‌ها را دقیقاً فهمید و به حساب گذاشت و الا الگوسازی‌های قالبی ممکن است جانشین تحلیل وضع مشخص شود و ما را به گمراه بکشاند.

صاحب‌نظران بورژوائی و خورده‌بورژوائی از تئوری فرم‌اسیون‌های مارکس بسیار ناراحتند زیرا این تئوری با بیرون کشیدن رشته رهنمای قوانین اجتماعی از درون هرج و مرج گیج‌کننده فاکت‌های تاریخی، این تاریخ را قابل درک می‌کند و سمت حرکت آنرا نشان می‌دهد و ضرورت جانشین شدن نظام نوی را به جای نظام مالکیت خصوصی سرمایه‌داران ثابت می‌کند. لذا مساعی عجیبی به کار می‌رود تا با دادن انواع الگوهای مختلف و با وارد کردن اقسام ایرادهای سفسطه‌آمیز تئوری فرم‌اسیون‌ها را سست کنند. تئوریسین‌های بورژوا از نوع ماکس وبر، توین‌بی، لوی ستروس، رستو، آرن‌وبل هر یک به نحوی کوشیدند تاریخ را موافق میل پاسداران نظام سرمایه‌داری «توضیح بدهند». یکی از سفسطه‌های رایج زمان ما سوء استفاده از برخی تذکرات سخنان مارکس برای سست کردن تئوری فرم‌اسیون‌هاست مثلاً مانند: بزرگ کردن بیش از حد تئوری «ناخویشتنی»^۱ مارکس و تبدیل آن به یک سیستم مستقل. یا چسبیدن به اظهارات

(۱) ناخویشتنی یا دگرخویشی (Alienation) وقتی است که اراده انسان به صورت دولت، خیال انسان به صورت مذهب، کار انسان به صورت کالا، رفتار انسان به صورت آداب و رسوم از او جدا و بر او مسلط می‌شود.

مارکس درباره شیوه آسپائی تولید با انواع و اقسام تعاریفات و توضیحات دلبخواه و در هم برهم تمام این تلاش‌ها حسابگرانه تخریبی سرانجام عبث است.

مراعات تئوری فرماسیون‌ها البته با محاسبه و درنظر گرفتن ویژگی‌های تاریخی هر جامعه مشخص، بهترین رشته هادی، برای سر درآوردن از گم‌بیشه تاریخ است که در آن حوادث، افراد، عقاید، تمدن‌های بسیار بسیار متنوعی جای هم را گرفته‌اند و برای نگرنده سطحی به‌نظر می‌رسد که با یک بازی مغشوش و بی‌سرانجامی سر و کار دارد، حال آنکه درواقع چنین نیست. باید توجه کنیم که همین انبوهی عوامل در تاریخ میدان «سفسطه‌های تاریخی» را که عوامل غیرعمده را جانشین عوامل عمده می‌کنند، باز می‌کند. مثلاً فرویدیسم با مطلق کردن عامل کشش و جاذبه جنسی بین انسان‌ها و مختصات روانی ناشی از آن می‌خواهد این عوامل روحی را به مقتدرترین عامل توضیح‌دهنده تاریخ بدل کند.

نکاتی از اقتصاد مارکسیستی

چنانکه در سابق گفتیم یکی از بخش‌های سه‌گانه مارکسیسم - لنینیسم، اقتصاد است. مارکس تئوری اقتصادی خود را در کتاب معروف خود کاپیتال (سرمایه) توضیح داده است. این کتاب تحلیل اقتصادی جامعه سرمایه‌داری است. لنین در کتاب «امپریالیسم آخرین مرحله سرمایه‌داری» تحلیل مارکس را دنبال کرده است. مارکس، انگلس و لنین اصول اولیه ساختمان جامعه سوسیالیستی را نیز از لحاظ اقتصادی و اجتماعی روشن ساخته‌اند. لذا ما برای آشنائی خیلی مجمل و مختصر با تئوری اقتصادی مارکس، انگلس و لنین سودمند است عجالتاً تنها با تشریح آنها از سرمایه‌داری و سوسیالیسم آشنا شویم:

سرمایه‌داری: نظامی است مبتنی بر استثمار از کار مزدوری کارگران به دست سرمایه‌داران. استثمار یا بهره‌کشی یعنی آنکه سرمایه‌داری آن «ارزش اضافی» را که کارگر با کار خود ایجاد می‌کند، تصرف می‌نماید.

و اما ارزش اضافی عبارت است از ارزشی که کارگر بیش از ارزش نیروی کار خود ایجاد می‌کند. یعنی ارزش اضافی عبارت است از تفاوت بین ارزشی که کارگر در مقابل فروش نیروی

کار خود به صورت مزد دریافت می کند و آن ارزشی که با کار خود به وجود می آورد. به عنوان مثال (مثالی است ساده که در زندگی به مراتب بغرنج تر و پیچیده تر است) فرض کنیم که کارگر در عرض ۸ ساعت کار می کند و در این مدت ارزشی برابر ۱۰۰ ریال ایجاد می کند. سرمایه دار این ۱۰۰ ریال را به کارگر نمی دهد، بلکه ۵۰ ریال که برابر ارزش ۴ ساعت کار کارگر و مطابق با ارزش نیروی کار اوست، (یعنی با همین پول کارگر بتواند نیروی بدنی خود را تجدید کند به او می دهد) و ۵۰ ریال دیگر که ارزش اضافی نام دارد خود برمی دارد. از تراکم و انباشت تدریجی ارزش اضافی سرمایه پدید می آید. لذا سرمایه در حقیقت کار متراکم کارگران است. سرمایه دار به کمک سرمایه تولید و تولید مجدد اجتماعی را در دست خود نگاه می دارد. سود سرمایه دار و بازرگان و بهره بانکدار همه و همه اشکال مختلف ارزش اضافی است. چون تنها نیروئی که ثروت ایجاد می کند کار مولده کارگر است و بقیه همه با ارزشی که این کار ایجاد کرده است معامله می کنند.

البته ارزشی که کارگر تولید می کند به صورت کالا به بازار می آید یعنی قابل مبادله با جنس یا با پول است. بها با قیمت این کالا در بازار به عرضه (یعنی میزان کالا در بازار) و تقاضا (یعنی تعداد مشتری در بازار) بستگی دارد و هر قدر عرضه بیشتر و تقاضا کمتر کالا بی بهاتر می شود و برعکس، ولی این بها یا قیمت به هر صورت در چارچوب همان ارزش کالا است که برای تولید آن کار مولد اجتماعی کارگران به کار رفته است. سرمایه داران رنگارنگ (صاحب کارخانه، بانکدار،

بازرگان و غیره) انگل‌های این کار مولد اجتماعی کارگران هستند، درست مانند شته‌هایی که به درخت تناور می‌چسبند و با مکیدن شیره حیاتی درخت فربه می‌شوند.

سرمایه‌داری در عمر خود از دو مرحله اساسی گذشته است:

- ۱- سرمایه‌داری ماقبل انحصاری که مبتنی بر رقابت آزاد سرمایه‌داری است. در اثر وجود همین رقابت آزاد است که سرمایه‌داران در این دوران به‌طور عمده سود متوسط به‌دست می‌آورند.
- ۲- سرمایه‌داری انحصاری که در آن رقابت آزاد محدود می‌شود و به‌طور عمده رقابت بین صاحبان انحصار یا مونوپول‌ها باقی می‌ماند. سرمایه‌داران انحصاری یا امپریالیسم به دنبال سود حداکثر است.

در دوران ما سرمایه‌داری در کشورهای گوناگون در مراحل مختلف تکامل خود قرار دارد و در کشورهای رشدیافته مدت‌هاست وارد مرحله «سرمایه‌داری انحصاری دولتی» شده‌اند. در این مرحله از سرمایه‌داری دولت و انحصارها با هم جوش خورده و دست به دست هم داده‌اند. دولت در برنامه‌ریزی برای تولید و پرداخت‌ها و بازرگانی مداخله می‌کند و بخشی از اقتصاد را تحت نظر می‌گیرد بدین‌وسیله هر وقت لازم باشد به سرمایه‌داران کمک می‌کند.

در ایران نسخه‌های سرمایه‌داری انحصاری دولتی و روش‌های سوسیال دمکرات‌های راست برای تثبیت وضع جامعه به‌سود سرمایه‌داران بزرگ و خانواده سلطنتی و ترمز کردن رشد جامعه و جلوگیری از انقلاب اجتماعی استفاده می‌شود. ایجاد بخش عمومی و بخش خصوصی اتحادیه کارگری، شرکت کارگران در سود سهام، ایجاد تعاونی‌ها و بیمه (که البته تبلیغات آن بمراتب

بیش از واقعیت است) سیاست محیلانه رژیم است برای آنکه عمر بهره‌کشی را طولانی‌تر و زحمتکشان ایران را تخدیر کند.

تضاد اصلی جامعه سرمایه‌داری عبارتست از تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و شیوه خصوصی تملک محصولات تولیدشده. این تضاد تنها در جامعه سوسیالیستی از طریق اجتماعی کردن وسائل تولید برطرف خواهد شد. یکی از مظاهر عمده این تضاد در سرمایه‌داری هرج و مرج تولید است. تولید به وسیله مؤسسات مختلف سرمایه‌داری که با هم به تلاش سود رقابت می‌کنند انجام می‌گیرد لذا گاه اضافه تولید پیدا می‌شود که به بحران‌ها، بیکاری‌های جمعی و غیره می‌انجامد.

سرمایه‌داری انحصاری دولتی می‌خواهد از این هرج و مرج جلوگیری کند ولی اقداماتش چاره اساسی نیست بلکه جنبه مسکن دارد. یکی از اقدامات «سرمایه‌داری انحصاری دولتی» که آنرا به دروغ «سرمایه‌داری نو» و «سرمایه خلقی» نام نهاده‌اند، (درحالی‌که نه نو است و نه خلقی) نظامی کردن شدید اقتصاد است، از راه بالا بردن مخارج نظامی که دولت آنرا تنظیم می‌کند. سرمایه‌داران از این راه در واقع یک بازار تأمین‌شده دائمی برای کالاهای خود (اسلحه و مهمات نظامی) در دست دارند. سرمایه‌داری در دوران جدید دست به «برنامه‌پردازی» نیز می‌زند تا حتی‌المقدور از هرج و مرج اقتصادی جلوگیری کند و بتواند قدرت و رقابت مسابقه خود را با جهان سوسیالیستی حفظ کند ولی سرمایه‌داری به برنامه‌گذاری متمرکز و جامع قادر نیست.

در اثر این اقدامات، جارچیان سرمایه‌داری، سوسیال دموکراسی راست، رویونیست‌ها ادعا می‌کنند که گویا دیگر سرمایه‌داری وجود ندارد و یا آنکه سوسیالیسم و سرمایه‌داری دارند به هم نزدیک می‌شوند تئوری همگرایی (کنورژانس) و پیدایش «جامعه واحد صنعتی» را به میان می‌کشند، تمام این ادعاها سفسطه‌آمیز است و مقصود آنست که تناقض عمیق و سرشتی سرمایه‌داری و سوسیالیسم را منکر گردند یا در پرده گذارند. مارکسیست‌ها باید در قبال این نوع تبلیغات «ظریف» ایدئولوگ‌های سرمایه‌داری چشم‌های باز داشته باشند.

در دوران سرمایه‌داری انحصار دولتی سیاست استعماری به شکل‌های تازه‌ای ادامه می‌یابد. سرمایه‌داری بویژه در دوران انحصاری کشورهای کم‌رشد و عقب‌مانده را از طریق مداخلات اقتصادی، سیاسی و نظامی تحت نفوذ خود درمی‌آورد. کشورهایی که در اسارت کشورهای امپریالیستی هستند بر دو قسمند:

- یا مستعمره‌اند، یعنی حتی استقلال ظاهری ندارند و حکومت علناً در دست امپریالیست‌ها است. (اکنون آخرین نمونه‌های مستعمره در افریقا از بین رفته است).

- یا نیمه‌مستعمره‌اند یا باصطلاح دیگر وابسته‌اند که در آنجا حکومت مستقیماً دست امپریالیست‌ها نیست و استقلال ظاهری وجود دارد ولی در واقع امپریالیست‌ها بر همه شئون کشور حاکمند. البته نیمه‌مستعمره یا وابسته بودن درجات دارد و کشورهای وابسته در شرایط امروز جهان امکان دارند علاوه بر استقلال سیاسی، در راه استقلال اقتصادی خود نیز با موفقیت مبارزه کنند.

سیستم مستعمراتی امپریالیستی در دوران پس از جنگ دوم جهانی شروع به فرو ریختن کرده است و در زمان ما امپریالیست‌ها شیوه‌های استعماری مستورتر و ظریف‌تری به کار می‌برند که به شیوه‌های نواستعماری (نئوکلنیالیسم) معروف است و به این ترتیب تسلط اقتصادی خود را در این کشورها نگاه می‌دارند. در سال‌های اخیر نواستعمار باز هم اسلوب‌های درپرده‌تری را به میان آورده و می‌خواهند با هضم و هم‌پیوندی با اقتصاد «جهان سوم» آنها را به دنبال خود بکشند. جنبش کارگران با جنبش خلق‌ها در راه‌هایی از استعمار نو و کهن در عصر ما با هم درآمیخته است. در واقع رهائی کامل از چنگ نواستعمار بدون رهائی از دست سرمایه‌داری ممکن نیست زیرا خود سرمایه‌داری در دوران ما مولد وابستگی است.

سوسیالیسم: با سرنگونی سرمایه‌داری و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا شرایط اجتماعی ساختمان جامعه نوین سوسیالیسم فراهم می‌شود. برخلاف سرمایه‌داری که بشکل خودبخودی در بطن جامعه فئودالی رشد می‌کند جامعه سوسیالیستی آگاهانه به رهبری حزب پیشرو طراز نوین طبقه کارگر - حزب کمونیست ساخته می‌شود.

برخی اپورتونیست‌ها ادعا می‌کنند که گویا اقدام عناصر پیشاهنگ انقلابی به‌همراه خلق، در موقعی که شرایط اجتماعی مساعد است، برای شکافتن جبهه سرمایه و تصرف انقلابی قدرت، کار غلطی است و باید گذاشت که سوسیالیسم خودبخود از درون سرمایه‌داری برآید. این تئوری از زمان برنشتین (در دوران مارکس) و کائوتسکی (در دوران لنین) بیان شده و تا امروز تکرار می‌شود. روشن است که اگر اقدامات انقلابی پرولتاریای روس زیر رهبری لنین در اکتبر ۱۹۱۷

نبود، ما امروز با این همه تغییرات عظیم مثبت جامعه بشری و یا چنین افق روشن تکامل روبرو نبوده‌ایم.

جامعه سوسیالیستی از دو مرحله یا دو فاز می‌گذرد:

۱- فاز سوسیالیستی - جامعه در این فاز بر اساس «از هر کس به اندازه استعدادش، به هر کس به اندازه کارش» مبتنی است. چون استعداد و کار مختلف است، مزدی که به افراد داده می‌شود مختلف است. در این فاز هنوز مساوات واقعی اقتصادی و اجتماعی برقرار نیست. در این فاز علاوه بر استفاده از انگیزه‌های مادی (علاقه‌مندی مادی) نیز برای پیشرفت در ساختمان جامعه نو استفاده می‌شود.

۲- فاز کمونیستی - جامعه در این فاز بر اساس «از هر کس به اندازه استعدادش، به هر کس به اندازه نیازش» مبتنی است. چون نیازها تقریباً یکسان است لذا در این فاز مساوات واقعی اقتصادی و اجتماعی برقرار است و فاز کمونیستی فقط زمانی مستقر می‌گردد که وفور کامل نعمات مادی و معنوی تأمین شود. فرق میان کار فکری و جسمی از میان برخیزد؛ تفاوت بین شهر و ده از میان رود؛ پیروزی کمونیسم براساس عالی‌ترین سطح تکنیک و فرهنگ و رهبری علمی جامعه و بر اساس پیدایش روحیات جمعی میسر است.

امپریالیسم با تمام قوا می‌کوشد با تهدید دائمی سوسیالیسم و وادار کردن کشورهای سوسیالیستی به مصارف عظیم دفاعی، شکوفائی جامعه سوسیالیستی و دموکراسی سوسیالیستی را ترمز کند ولی وی سرانجام در این تلاش خود با شکست روبرو خواهد شد.

در جامعه‌های کم‌رشد که هنوز در آن بقایای نظامات دودمانی و فئودالی وجود دارد و تسلط مستقیم یا غیرمستقیم دولت‌های امپریالیستی برقرار است انقلاب سوسیالیستی ناگزیر است که اول مرحله ملی و دموکراتیک را طی کند. این مرحله، مرحله تدارک و گذار است. پس از اجراء وظایف ملی و دموکراتیک یعنی تأمین استقلال سیاسی و اقتصادی و اصلاحات واقعی ارضی و بسط بخش دولتی اقتصاد و تأمین حاکمیت توده‌های مردم و حقوق خلق‌ها و دموکراتیزه کردن حیات اجتماعی و غیره زمینه رای ساختن جامعه سوسیالیستی از هر باره فراهم می‌شود.

مرحله ملی و دموکراتیک را باید با دقت و حوصله گذراند و کوشید تا عناصر سوسیالیستی حتی‌المقدور نه با زور و دستور بلکه با نشان دادن و اثبات برتری و جان‌بخشی خود بر عناصر غیرسوسیالیستی غلبه کنند. اگر در گذراندن مرحله ملی و دموکراتیک شتاب‌زدگی شود سوسیالیسم با فشار و دستور بخشنامه‌ای ساخته شود، خللی در نظام اجتماعی پیدا می‌شود که به‌آسانی چاره‌کردنی نیست.

تنها زمانی مرحله دموکراتیک و ملی می‌تواند مقدمه ساختمان سوسیالیسم باشد که رهبری طبقه کارگر و حزب او که مجهز به مارکسیسم - لنینیسم است در جامعه تأمین شده باشد والا اجراء وظایف این مرحله فقط به رشد مناسبات سرمایه‌داری کمک خواهد کرد.

جامعه سوسیالیستی به برکت انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در سال ۱۹۱۷ در یک ششم کره زمین برای نخستین بار برگزار شد.

پیروزی انقلاب اکتبر ثمره رهبری داهیانه ولادیمیریلچ لنین و حزب کمونیست شوروی است.

پس از جنگ دوم جهانی و پیروزی ارتش شوروی بر سپاه فاشیسم آلمان و ایتالیا و ژاپن در یک سلسله از کشورهای اروپا و آسیا شرایط کامل موفقیت انقلاب‌های توده‌ای و دموکراتیک فراهم آمد در این کشورها نظامات دموکراتیک و سپس سوسیالیستی برقرار شد و بدین ترتیب سیستم جهانی سوسیالیستی به وجود آمد.

روابط کشورهای سوسیالیستی با یکدیگر بر پایه انترناسیونالیسم پرولتری و کمک و پشتیبانی متقابل حکمرواست.

در سال‌های اخیر بویژه در اثر روش رهبری چین در جنبش بین‌المللی انقلابی کارگری اختلافات و تفرقه به وجود آمد. ما برآنیم که در داخل این اختلافات حزب کمونیست اتحاد شوروی و اکثریت احزاب برادر خط مشی درست را که هم از جهت طبقاتی ناشی از منافع کارگران و زحمتکشان است و هم از جهت انترناسیونالیستی منافع همه خلق‌ها را در نظر می‌گیرد، هم به انقلاب و هم به صلح خدمت می‌کند، دنبال می‌کنند. این خط مشی از دگماتیسم، جامد کردن آن نظریاتی که دیگر برای زمان ما قابل انطباق نیستند احتراز دارد و بر پایه تفکر خلاق و علمی مبتنی است. در عین حال این خط مشی از رویزیونیسم و تجدید نظر نابجا در نظریات و احکامی که کماکان درست و قابل انطباق هستند و نباید تغییر کنند و به سرشت اصلی آموزش انقلابی مربوطند احتراز می‌کند.

ما اطمینان داریم که به کمک زمان و درس‌های عبرت‌انگیز حوادث، به کمک مبارزه اصولی، به کمک بحث‌های جمعی، اختلافات موجود حل خواهد شد و وحدت عمیق و اصولی بر پایه

مارکسیسم - لنینیسم با استحکام بیشتری پدید خواهد شد و تفرقه اندازان و منحرفین «چپ» و راست منفرد خواهند گردید و نیروهای سالم بر اساس پلاتفرم سالم انقلابی دست یکدیگر را خواهند فشرد. این کار در شرایط وجود روحیات ناسیونالیستی، در شرایط تحریکات سرمایه‌داری بین‌المللی، در شرایط جان‌سختی روحیات خورده‌بورژوائی در چین و نقاط دیگر جهان می‌تواند طول بکشد ولی در حصول نتیجه نهائی یعنی تجدید وحدت عمیق جنبش کارگری جهانی کمترین تردیدی نیست و باید به آن ایمان داشت.

درباره حزب

سازمان حزب طراز نوین طبقه کارگر

برای تأمین پیروزی در مبارزه طبقاتی و انقلاب و موفقیت در جامعه نوسوسیالیستی، حزب طراز نوین طبقه کارگر حربهٔ اساسی و عمده است.

حزب طراز نوین طبقه کارگر مرکز پیشروترین عناصر طبقه کارگر و کلیه کسانی است که حاضرند در راه آرمان‌های این طبقه مبارزه کنند. این یک اتحاد داوطلبانه بر پایه جهان‌بینی، برنامه و اساسنامه مشترک است.

حزب توده ایران تنها حزب طراز نوین طبقه کارگران در ایران است. در کشوری که در آن خلق‌های مختلف زندگی می‌کنند حزب طراز نوین طبقه کارگر (و نیز دیگر سازمان‌های طبقه کارگر) باید سازمان واحد همه خلق‌ها باشد تا مبارزه کارگران همه خلق‌ها را متحد سازد و آن‌ها را به سوی پیروزی ببرد. تجزیه ملی این حزب از جهت رهبری و سازمانی صحیح نیست.

حزب مرکب است از رهبری، هسته مرکزی با کادر، اعضاء ساده حزب.

«رهبری» در حزب جمعی است ولی مسئولیت‌های شخص فردی است.

اجزاء رهبری بر اساس روش علمی انجام می‌گیرد و آن مرکب از چهار بخش است:

۱- جمع‌آوری فاکت‌های لازم در یک موضوع و مطالعه دقیق آنها؛

۲- تحلیل فاکت‌ها بر اساس اسلوب علمی مارکسیسم - لنینیسم؛

۳- استخراج شعارها و رهنمودهای عمل از این تحلیل؛

۴- اجراء این شعارها و رهنمودها، واریسی و اجراء و اصلاح اشتباهات و دقیق کردن مشی

اتخاذ شده.

در یک کلمه اسلوب تفکر و عمل رهبری و تمام حزب نباید اسلوب ذهنی‌گرائی

(سویژکتیویسم) باشد بلکه باید به واقعیات عینی صرف‌نظر از اینکه در جهت تمایل و خواست

ماست یا نه، توجه کرد.

هسته مرکزی حزب که فعالیت سازمانی را اداره می‌کند کادر یا فعالین حزب نام دارد. کادر از

میان فعال‌ترین و آگاه‌ترین افراد حزبی بر اساس انتخاب و یا انتصاب معین می‌گردد.

ساختمان حزب طراز نوین طبقه کارگر بر اصل «سانترالیسم دموکراتیک» - (مرکزیت

دموکراتیک) اداره می‌شود.

سانترالیسم یا مرکزیت یعنی اطاعت اقلیت از اکثریت، اطاعت ارگان‌های مادون از ارگان‌های

ما فوق و انضباط یکسان در مقابل رهنمودها و دستورهای حزبی. روش‌های گروهی و فراکسیونی

در حزب ممنوع است. وجود وحدت اراده و عمل شرط اصلی حفظ قدرت پیکارجویانه حزب است.

دموکراسی یعنی انتخابی بودن ارگان‌های رهبری؛ گزارش دادن رهبری به افراد حزب، آزادی حق انتقاد و انتقاد از خود. قبل از اتخاذ تصمیم بحث و شور آزادانه در مسائل لازم است پس از اتخاذ تصمیم همه باید تنی واحد تصمیم متخذه را اجراء کنند.

بر حسب شرایط مبارزه، تناسب این سانترالیسم و دموکراسی تغییر می‌کند ولی هرگز نباید حزب از دایره این اصل مهم تشکیلاتی خارج شود و یکی از دو قطب را مطلق کند. مراعات تناسب بین مرکزیت و دموکراسی باید به شکل مشخص حل شود.

یکی از اصول مهم حزب طراز نوین طبقه کارگر اصل استقلال و اصل انترناسیونالیسم است. اصل استقلال یعنی آنکه حزب براساس تحلیل علمی شرایط مشخص جامعه و نهضت استراتژی و تاکتیک و شیوه و شعارهای خود را معین می‌کند و موافق آن عمل می‌کند. اصل انترناسیونالیسم آنستکه حزب طراز نوین طبقه کارگر از جنبش انقلابی و کمونیستی جهانی پشتیبانی می‌کند و پشتیبانی می‌خواهد و وحدت این جنبش و همکاری برادرانه درون این جنبش را با تمام قوا محفوظ می‌دارد.

از آنجا که اتحاد شوروی نخستین و نیرومندترین کشور سوسیالیستی و پایگاه استوار سوسیالیسم است لذا دوستی با اتحاد شوروی و حزب کمونیست اتحاد شوروی که لنین آنرا بنیاد نهاده یعنی «سویتیزم» به نظر حزب ما یکی از بخش‌های مهم انترناسیونالیسم پرولتریست. به همین جهت ضربات تبلیغاتی همه مخالفان مارکسیسم - لنینیسم واقعی متوجه شوروی است که پرچمدار این اندیشهٔ جانبخش است. شوروی ستیزی (آنتی‌سویتیزم) از احساسات ناسیونالیستی و

نوسانات چپ و راست خورده بورژوائی استفاده و با استدلالات فریبنده راه خود را در مغزها باز می‌کند. حزب ما دارای سنت طولانی انترناسیونالیسم و سویتیزم است و طبقه کارگر و سراسر مردم ایران به اتحاد شوروی علاقه و احترام دارند و اهمیت وجود اتحاد شوروی و سودمندی همسایگی با این کشور بزرگ را در عمل دیده‌اند. ما با اتحاد شوروی ۲۵۰۰ کیلومتر مرز مشترک داریم. اتحاد شوروی بدون تردید در دهه‌های آینده از لحاظ قدرت اقتصادی، صنعتی و علمی به نخستین کشور جهان مبدل خواهد شد. برای یک ایرانی مترقی کم بها دادن به دوستی با اتحاد شوروی خطایی محض است. لذا منافع انترناسیونالیستی و میهن پرستانه، هر دو اقتضا می‌کند که دوستی با اتحاد شوروی را گرانبها شمیریم. این دوستی به هیچ وجه منافعی با استقلال احزاب در تعیین خط مشی خود نیست و آنهایی که می‌خواهند انترناسیونالیسم و سویتیزم را با قبول نوعی تبعیت یکسان گیرند به سفسطه آشکار دست می‌زنند.

در حزب اصل سریت و علنیت هر دو مراعات می‌گردد. ارگان‌های رهبری حزبی در مقابل اعضاء خود و افراد طبقه و جامعه پیوسته واقعیات را می‌گویند ولی در عین حال برای احراز موفقیت در مبارزه و جلوگیری از گزند و سوء استفاده دشمن، محرمانیت و سریت را به سود امنیت حزب و اعضاء آن مراعات می‌کنند. مراعات صحیح تناسب بین سریت و علنیت نیز از مسائل مهم است که باید به شکل مشخص به وسیله ارگان‌های صالح و مسئول حل شود. حزب دارای برنامه‌ایست که در آن هدف‌های دور و نزدیک وی توضیح و تشریح شده است.

حزب دارای اساسنامه‌ایست که در آن موازین مقررات زندگی حزبی و ساختمان حزب توضیح داده شده است. مقررات برای همه افراد حزب یکسان و اجراء آن وظیفه کلیه افراد حزبی است. بدون اجراء اکید مقررات حزب، حزب انتظام تشکیلاتی و قدرت مبارزه و جنگاوری خود را از دست می‌دهد.

باید توجه داشت که اصول سازمانی بلا تغییرند و حال آنکه موازین و مقررات و اشکال کار سازمانی که نتیجه انطباق اصول بر شرایط مشخص زمان و مکان است می‌توانند و باید بر حسب ضرورت و اقتضاء تغییر کنند.

مبارزه حزبی بر دو قسم است:

۱- مبارزه برون حزبی؛

۲- مبارزه درون حزبی؛

۱- مبارزه برون حزبی که مبارزه اصلی حزب است، مبارزه اوست علیه دشمنان و مخالفین دموکراسی و سوسیالیسم و متحدین دائمی و موقت آنها به کمک متحدین دائمی و یا موقت طبقه کارگر. هدف این مبارزه نیل به هدف‌هایی است که برنامه حزب مطرح می‌کند.

این مبارزه سه شکل عمده دارد:

- مبارزه ایدئولوژیک یا تئوریک به سود جهان‌بینی و سیاست حزب و علیه جهان‌بینی و

سیاست دشمنان حزب از طریق تبلیغات کتبی و شفاهی و غیره.

مبارزه سیاسی مانند شرکت در انتخابات و مبارزات پارلمانی و دست زدن به تظاهرات و کارزارهای (کامپانی‌های) مختلف برای پیش بردن یک نظر سیاسی مبارزه برای غلبه بر نیروهای سیاسی مخالف، مبارزه سیاسی محتوی عمده مبارزات روزمره حزبی را تشکیل می‌دهد.

- مبارزه اقتصادی و صنفی یعنی تجهیز طبقه کارگر و متحدینش برای اجراء مبارزات مطالباتی در راه تأمین حقوق اقتصادی و صنفی خود و پیوند این مبارزه با خواست‌های سیاسی.

مبارزه می‌تواند به دو صورت انجام گیرد:

- علنی و در کادر اجازه قوانین؛

- مخفی و در وراء قوانین موجود.

حزب باید در شرایط علنی پیوسته خود را برای انتقال به کار مخفی، هر گاه این کار ضرور گردد آماده نگاه دارد.

مبارزه مخفی امکانات حزب را محدود می‌کند، لذا حزب باید در ایام مخفی پیوسته برای علنیت خود مبارزه کند و پیوسته کار مخفی و علنی را تلفیق نماید. در شرایط کار مخفی حزب مجبور است تغییرات در شیوه زندگی خود بدهد.

مبارزه برون‌حزبی برای نیل به هدف می‌تواند دو شکل اساسی به خود گیرد:

- شکل مسالمت‌آمیز مانند انتخابات، اعتصابات، تظاهرات و غیره.

- شکل قهرآمیز مانند قیام و جنگ انقلابی.

حزب ترجیح می‌دهد که از طریق مسالمت‌آمیز به هدف خود برسد ولی طبقات حاکمه اعمال قهرآمیز را با اقدامات قهرآمیز خود به وی تحمیل می‌کند.

مبارزه حزبی علیه دشمنان حزب موافق اصولی انجام می‌گیرد که استراتژی و تاکتیک نام دارد.

۲- مبارزه درون‌حزبی علیه فاقضین اصول جهان‌بینی و موازین تشکیلاتی، برای محکم‌تر کردن وحدت حزب، رفع انحرافات چپ و راست در خط مشی حزب یا ارگان‌ها یا افراد جداگانه انجام می‌گیرد. شیوه اساسی مبارزه درون‌حزبی انتقاد است و هدف آن تعمیق وحدت حزب. مبارزه درون‌حزبی باید سالم و خلاق و از روش‌های گروهی و تخریبی، ذهنی‌گری و غرض شخصی مبرا باشد والا زیان‌بخش خواهد بود و تمام ارگان‌های حزب را تضعیف خواهد کرد. مبارزه درون‌حزبی نباید قدرت پیکارجویی حزب را در برابر دشمن خارجی فلج کند. مبارزه درون‌حزبی باید به نحوی انجام گیرد که ابتکار و جسارت اظهار نظر سالم و خلاق را خفه نکند و حزب را به سوی «اداری شدن» (بورکراتیسم) با قبول پیشوائی و «کیش شخصیت» نراند چنین پدیده‌ای موجب انحطاط حزب است.

استراتژی و تاکتیک

استراتژی و تاکتیک حزب طراز نوین طبقه کارگر علمی است که آنرا تئوریسین‌های بزرگ این طبقه مارکس و انگلس و لنین و دیگر صاحب‌نظران بنیاد گذارده‌اند. استراتژی و تاکتیک حزب

انقلابی طبقه کارگر علم رهبری مبارزه پرولتاریا و همه زحمتکشان برای رهائی اجتماعی و ملی و پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم است.

استراتژی یک دوران تاریخی تکامل انقلاب را در بر می‌گیرد. مثلاً انقلاب اداری دو مرحله استراتژیک است. مرحله اول دموکراتیک و ملی - هدف استراتژیک در این مرحله نیل به استقلال سیاسی و اقتصادی و دموکراتیزه کردن زندگی سیاسی و اقتصادی است. مرحله دوم مرحله سوسیالیستی - هدف استراتژیک در آن مرحله ساختمان پایه مادی و فنی سوسیالیسم و ایجاد جامعه سوسیالیستی است. شعارهای استراتژیک یعنی شعارهایی که خواست حزب را در مرحله معین استراتژیک معین می‌کند.

اما تاکتیک دوران‌های کوتاه را درون یک مرحله استراتژیک و نیز اشکال مشخص مبارزه را در شرایط معین در بر می‌گیرد. تاکتیک بخشی از استراتژی و تابع آنست. مراحل تاکتیکی باید طوری تعیین گردد و به نحوی طی شود که بتوان به هدف استراتژیک رسید. شعارهایی که در مراحل تاکتیکی مطرح می‌گردد شعارهای تاکتیکی نام دارد.

قواعد اساسی استراتژی و تاکتیک حزب انقلابی بر اساس تجربه به‌دست آمده است. مطالعه دقیق شرایط عینی و ذهنی نهضت، تحلیل وضع مشخص تاریخی جهان و کشور، احتراز از رویزیونیسم چپ و راست و اپورتونیسم چپ و راست - شرط رسیدن به نتیجه‌های صحیح استراتژیک و تاکتیک است.

متحد کردن کلیه نیروهائی که نه می‌توان در یک لحظه معین علیه دشمن متحد گردد و منفرد کردن هر چه بیشتر دشمن، استفاده صحیح از تمام عوامل مساعد، استفاده صحیح از ذخیره‌های دائمی و موقت انقلاب، انتخاب صحیح لحظه برای دست زدن به یک عمل، یافتن حلقه اساسی و اصلی کار در جریان مبارزه، تعیین افراد مناسب برای مأموریت‌ها، تقسیم مشکلات به گروه‌ها و حل آنها بر حسب سلسله قواعد استراتژیک و تاکتیک است که طبق تجربه به دست آمده و باید در جریان مبارزه مراعات گردد.

مشی سیاسی حزب یعنی برنامه دور و نزدیک آن حزب، یا به عبارت دیگر شعارها و هدف‌های استراتژیک و تاکتیکی حزب. کشور ما، با آنکه در اوایل قرن بیستم (۱۹۰۶-۱۹۱۱) انقلاب بورژوازی بزرگی در آن رخ داده که به انقلاب مشروطیت معروف است، ولی در اثر اعمال خرابکارانه و روش ترمز امپریالیسم و رژیم‌های دست‌نشانده او، هنوز وظایف یک انقلاب بورژوازی - دمکراتیک در این کشور به سرانجام کامل خود نرسیده است (مانند تأمین استقلال سیاسی و اقتصادی، حل دموکراتیک مسئله ارضی، حل مسئله ملی، تأمین دموکراسی سیاسی) و اجراء این وظایف کماکان بصوری حادی در دستور روز است. لذا ایران هنوز در مرحله انقلاب ملی و دموکراتیک و شعارها و هدف‌های استراتژیک حزب ما برای اجراء وظایف چنین انقلابی است. در برنامه نوین حزب این وظایف و شرایط اجتماعی پیروزی انقلاب ملی و دموکراتیک ایران با تفضیل و دقت علمی بیان شده است.

هدف تاکتیکی حزب ما در دوران‌های مختلف مرحله استراتژیک فرق کرده و می‌کند و تابع شرایط روز ایران و جهان، است.

در حالیکه حزب ما تشکیل جمهوری دموکراتیک ایران بر پایه جبهه مؤتلفی از قشرها و طبقات ملی و دموکراتیک و سازمان‌های وابسته به آنها را هدف استراتژیک خود قرار داده، سرنگونی رژیم استبداد سلطنتی بر پایه وحدت عمل همه نیروهای ضد رژیم موجود را هدف عمده تاکتیکی خویش معین کرده است.

برای تعیین مشی حزب تنها معین کردن هدف عمده استراتژیک و تاکتیک کافی نیست. حزب باید با تحلیل علمی و واقع‌گرایانه وضع جهان، کشور و جنبش و با معین کردن دوستان و دشمنان انقلاب، نظر خود را نسبت به کلیه مسائل اساسی خواه در عرصه مسائل بی‌المللی؛ خواه در مورد وضع درونی جامعه، خواه درباره جنبش انقلابی کشور روشن و پیشنهادها و ابتکارات خود را دقیقاً فرمولبندی نماید و ابهامی در مسائل باقی نگذارد زیرا بقاء تاریکی و ابهام در مسائل وحدت معنوی حزب را بر هم می‌زند. روشن است که این مشی سیاسی باید به کمک تجارب (پراتیک) خود و دیگران مرتباً دقیق‌تر و مشخص‌تر شود.

مشی درست سیاسی در صورتیکه با سازمان لنینی همراه باشد راه را به سوی پیش می‌گشاید. لنین مشی سیاسی را روبنای معنوی و سازمان را زیربنای مادی می‌داند و این دو تنها در ارتباط تنگاتنگ با هم می‌توانند ثمربخش باشند. مشی درست بی‌سازمان سخنان زیبا است. سازمان بی‌مشی درست و روشن از هم می‌پاشد.

ما در اینجا برنامه حزب را که در آن نظریات حزب ما در عرصه‌های سه‌گانه (جهان، ایران، جنبش) بیان شده است، تکرار نمی‌کنیم و به خوانندگان این جزوه، خواندن برنامه حزب و اسناد مربوط به توضیح مشی تاکتیکی حزب را به‌مثابه اسناد مکمل این جزوه اکیداً توصیه می‌کنیم.

نظری به جنبش انقلابی کارگری در جهان و ایران

در جهان

جنبش انقلابی کارگری در جهان از سه مرحله مهم گذشته است:

۱- انترناسیونال (یا بین‌الملل اول) که ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴ در لندن دائر گردید و آخرین کنفرانس آن در سال ۱۸۷۶ در فیلادلفی آمریکا انجام گرفت و پس از آن تعطیل شد. این بین‌الملل «رفاقیه بین‌المللی کارگران» نام داشت. روح این بین‌الملل کارل مارکس بود. در این بین‌الملل کلیه جریان‌های کارگری آن ایام اعم از هر پلاتفرمی که داشتند، شرکت جستند. بین‌الملل اول پایه‌گذار احزاب کارگری در اروپا و آمریکا است و روابط بین‌المللی کارگران این نواحی را برقرار ساخته و تحکیم نموده است.

۲- انترناسیونال دوم. این بین‌الملل «اتحادیه بین‌المللی احزاب سوسیالیستی» نام گرفت و در سال ۱۸۸۹ با شرکت مجددانه انگلس هم‌رزم بزرگ مارکس تشکیل گردید. پس از مرگ انگلس، بین‌الملل دوم در سرانجام رفرمیسم و اپورتونیسم غلطید و به تدریج در کلیه فعالیت‌های ضد‌صلح و ضد‌کمونیستی در بورژوازی قرار گرفت.

از آغاز جنگ دوم جهانی فعالیت این بین‌الملل قطع شد. سپس در سال ۱۹۵۱ «انترناسیونال سوسیالیستی» تشکیل گردید که کلیه احزاب سوسیال دموکرات و سوسیالیست را متحد می‌کند.

۳- انترناسیونال سوم یا کمینترن (بین‌الملل کمونیستی). این بین‌الملل به ابتکار لنین نخستین هیئت مؤسسان خود را در ماه مارس ۱۹۱۹ تشکیل داد و هدف آن مبارزه با اپورتونیسم بین‌الملل دوم، احیاء روح انقلابی مارکسیسم و ایجاد احزاب طراز نوین کارگری بود. آخرین کنگره این بین‌الملل یعنی کنگره هفتم در ژوئیه - اوت سال ۱۹۳۵ تشکیل شد. بعدها در اثر رشد کامل احزاب کمونیستی و بغرنج شدن شرایط مبارزه در بخش‌های مختلف جهان که این احزاب در آنها عمل می‌کنند مسئله اداره این حزب از مرکزی واحد به کنار گذاشته شد.

اینک احزاب برادر بر اساس دو اصل انترناسیونالیسم و استقلال عمل می‌کنند.

مارکس، انگلس و لنین بزرگترین رهبران جنبش جهانی انقلابی کارگری هستند.

کارل مارکس در سال ۱۸۱۸ متولد شد و در سال ۱۸۸۳ درگذشت وی پایه‌گذار کمونیسم علمی و فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک و اقتصاد علمی و پیشوا و آموزگار پرولتاریای جهانی است.

فریدریش انگلس در سال ۱۸۲۰ متولد شد و در سال ۱۸۹۵ درگذشت وی در همکاری بسیار نزدیک تمام عمری مارکس، آموزش‌گیر مارکسیسم را پایه‌گذاری کرد و در مبارزات اجتماعی نیز بزرگترین هم‌رزم او بود. پس از مارکس، امر او را ادامه داد. انگلس مانند مارکس پیشوا و آموزگار پرولتاریای جهان است.

ولادیمیر ایلیچ لنین در سال ۱۸۷۰ متولد شد و در سال ۱۹۲۴ درگذشت. وی ادامه‌دهنده کار مارکس و انگلس است، پیشوای پرولتاریای روس و جهانی و بنیادگذار حزب کمونیست شوروی و نخستین دولت سوسیالیستی جهان است.

در ایران

جنبش انقلابی کارگری ایران از سه مرحله اساسی گذشته است:

۱- مرحله سوسیال دموکرات‌های انقلابی - این مرحله دوران مشروطیت ایران را از ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱ دربر می‌گیرد. در این مرحله در تهران، تبریز، رشت هسته‌های سوسیال دموکراسی انقلابی پدید آمد. این هسته‌ها که گاه «مرکز غیبی» نام داشتند در بسط انقلاب مشروطیت ایران نقش درجه اول بازی کرده‌اند.

۲- مرحله حزب کمونیست ایران - حزب کمونیست ایران در سال ۱۹۲۰ در نخستین کنگره خود که در انزلی تشکیل شده بود موجودیت خود را اعلام داشت. در ایجاد این حزب برخی از سوسیال دموکرات‌های انقلابی و بر رأس آنها حیدر عمواعلی شرکت داشتند. حزب کمونیست ایران دومین کنگره خود را که موسوم است به «کنگره اورمیه» در دوران رضاشاه تشکیل داد. حزب کمونیست ایران در دوران تغییر رژیم و در نخستین سال‌های استقرار دیکتاتوری رضاشاه فعال بود. در دوران دیکتاتوری رضاشاه فعالیت این حزب قطع نشد و از میان صفوف حزب رهبر مجاهد و برجسته‌ای مانند دکتر تقی ارانی در سال ۱۳۱۸ شمسی در زندان رضاشاه شهید شد.

۳- مرحله سوم حزب توده ایران - حزب توده ایران را وارثان سنن سوسیال دموکراسی انقلابی و کمونیست‌ها در ۱۹۴۱ (۱۰ مهرماه ۱۳۲۰) بنیاد گذاردند. حزب توده ایران در تاریخ کشور ما مبارزات وسیع کرده، از صفوف آن قهرمانان بنامی مانند خسرو روزبه، پرویز حکمت‌جو، هوشنگ تیزابی و غیره بیرون آمدند. فعالیت حزب توده ایران دو مرحله را دربر می‌گیرد. مرحله کار علنی حزب از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۹ (۱۶ بهمن ۱۳۲۷) و مرحله کار مخفی حزب از ۱۹۴۹ تا امروز. حزب توده ایران تاکنون دو کنگره تشکیل داده است. کنگره اول حزب در مهرماه ۱۳۲۳ و کنگره دوم آن در اردیبهشت سال ۱۳۲۷ برگزار شد.

در نتیجه اختفاء عمیق و تعقیب خشن پلیس استبدادی حزب موفق نشده است بیش از دو کنگره تشکیل دهد. پس از کنگره دوم پلنوم‌های حزب (تاکنون ۱۵ پلنوم) تشکیل گردیده و وظایف مهمی را مانند تصویب برنامه و اساسنامه، وحدت رهبری و سازمانی با فرقه دموکرات آذربایجان، بررسی انتقادی فعالیت گذشته حزب، افشاء فعالیت‌های تخریبی ساواک، نوسازی ارگان‌های مرکزی حزب و غیره انجام داده است.

حزب توده ایران علیه فاشیسم آلمانی و عمالش، علیه استبداد خاندان پهلوی و عمال آنها، علیه امپریالیسم بویژه امپریالیست‌های آمریکا و انگلیس و عمال آنها، علیه فئودالیسم ایران و به سود استقلال، دموکراسی ترقی، رفاه عمومی، به سود استقرار صلح جهانی و صلح در خاورمیانه، به سود سوسیالیسم پیوسته مبارزات پیگیر کرده است و می‌کند.

حزب توده ایران در دوران کار علنی در مجلس و دولت شرکت جست. علی‌رغم تلفات و قربانی‌های فراوان و دشواری‌های دوران کار مخفی، علی‌رغم شرایط ترور و اختناق، حزب توده ایران مشعل مبارزه را از کف فرونگذاشته و کماکان در مقدم‌ترین صف جنبش رهایی‌بخش کشور ما نبرد می‌کند و کماکان بزرگترین سازمان سیاسی انقلابی کشور ماست. تعلق به حزب توده ایران بالاترین افتخار برای یک ایرانی مبارز است.

پایان